

بنیاد مطالعات ایران  
برنامه تاریخ شفاهی

آقای هرمز حکمت

برنامه تاریخ شفاهی

مصاحبه شونده : آقای هرمز حکمت

مصاحبه کننده: آقای ولی نصر

واشنگتن

۹ و ۱۱ جولای ۱۹۹۰

## فهرست مندرجات مصاحبه با آقای هرمز حکمت

<u>صفحه</u>	<u>مندرجات</u>
۱	۱- سوابق خانوادگی و تحصیلی - ورود به دانشکده حقوق، اخذ درجه لیسانس، عزیمت به سویس.
۲	۲- آغاز کار فعالیت های سیاسی از دوران دبیرستان، چگونگی ورود دانش آموزان به جرگه سیاسی - جوّ حاکم در ایران - فعالیت احزاب - آغاز فعالیت های جدی سیاسی - تظاهرات و درگیری دانش آموزان مخالف و رقیب.
۳	۳- طرفداری از نیروی سوم به رهبری خلیل ملکی - علاقه به دکتر مصدق - بحث های سیاسی بین دانش آموزان - کودتای ۲۸ مرداد.
۴-۵	۴- انتشار روزنامه اقلیم - تأثیر کودتا روی دانشجویان - اختلاف دکتر مصدق و شاه - توصیه برخی از آیت الله ها به شاه برای خودداری از خروج از کشور - پیداشدن نظر منفی نسبت به عقاید شاه.
۵	۵- ورود به دانشگاه - سخت شدن فعالیت های سیاسی - پایان گرفتن فعالیت های سیاسی.
۶	۶- جوّ سیاسی دانشگاه - کم شدن فعالیت ها، از بین رفتن آزادی احزاب - عزیمت به سویس - عزیمت به آمریکا، اخذ دکترا.
۷-۸	۷- فعالیت های سیاسی در سویس - فعالیت در آمریکا، شرکت در اولین جلسه سازمان دانشجویی - آشنائی با افراد گوناگون از جمله شاهین فاطمی، قطب زاده و چمران - آغاز اولین حرکت ضد رژیم در نیویورک در نوروز ۵۹.

- ۸- افزایش فعالیت های سیاسی، سیاسی شدن سازمان دانشجویی-  
تشکیل کنفدراسیون دانشجویان- درگیری و رقابت گروههای  
ناسیونالیستی و مذهبی.
- ۸-۹
- ۹- فعالیت های توده ایها- دوران کندی، اوج فعالیت دانشجویان-  
تأثیر روی کارآمدن کندی در داخل ایران - فشار به شاه.
- ۱۰
- ۱۰- نظر دانشجویان نسبت به دکتر امینی- نمودارشدن آثار تحویل و  
تحرك و آزادی های سیاسی در ایران - دشمنی با آمریکا.
- ۱۱
- ۱۱- نقش سی آی ا (CIA) در کودتای ۲۸ مرداد- نقش انگلستان-  
نخست وزیر زاهدی.
- ۱۲
- ۱۲- مخالفت توده ای ها و نیروهای چپ با آمریکا- نظر ملیون نسبت  
به رژیم شوروی - آمریکا- کندی.
- ۱۳
- ۱۳- ورود به کنسولگری ایران در واشنگتن- بست نشستن در آن- بازتاب  
مطبوعات، انعکاس فعالیت مخالفین.
- ۱۴
- ۱۴- حساسیت شاه نسبت به گزارش های خارجی- ملاقات با رابرت  
کندی- دلیل موافقت کندی با ملاقات با دانشجویان ایرانی -  
واکنش سازمان دانشجویان به اصلاحات ارضی.
- ۱۵
- ۱۵- نظر دانشجویان و مخالفان نسبت به رژیم شاه- انقلاب سفید-  
میزان اطلاعات دانشجویان از وقایع داخل ایران.
- ۱۶
- ۱۶- واکنش به وقایع ۱۵ خرداد- خمینی، مظهر مقاومت علیه شاه -  
امکان سازش با رژیم- تأثیر جنبه ملی بر نیروهای دانشجویی.
- ۱۷-۲۰
- ۱۷- فشار دولت و سفارت ایران بر سازمان دانشجویی.
- ۲۰-۲۱
- ۱۸- انتشار مجله "مکتب"- سخنرانی در دانشگاه کلمبیا- کاهش فعالیت  
در سازمان دانشجویی.
- ۲۲

- ۱۹- نا امیدی از کار دانشجویی- افزایش اختلافات شخصی - موفق شدن برنامه های اصلاحی- بهبود روابط ایران با دنیا - بازگشت به ایران.
- ۲۰- تدریس در دانشکده حقوق- مصاحبه در سازمان امنیت- مخالفت سازمان امنیت با کار در سازمان برنامه- استخدام در مؤسسه پژوهشگاه علوم انسانی- انحلال ساواک.
- ۲۱- خاطراتی از دانشگاه در ماههای قبل از انقلاب و بعد از آن.
- ۲۲- تفاوت بین وضع دانشجویان و استادان در دانشگاهها.
- ۲۳- سازمان دانشگاهیان ایران- فعالیت های جبهه ملی- حرکت های انقلابی.
- ۲۴- ارتباط با دانشجویان- وضع دانشگاهها بعد از انقلاب پاکسازی- تشکیل شوراهای استادان و دانشجویان- تظاهرات دانشجویان- فشار حکومت بر دانشگاه - آغاز برخورد بین نیروهای چپ و مذهبی.
- ۲۵- تأثیر پنخس چگونگی رفتار با افرادی نظیر سپهبد نصیری و رحیمی از تلویزیون.
- ۲۶- بیدار شدن از خواب- شکسته شدن فرض ها- نظر خمینی درباره هویدا- واکنش نسبت به دستگیری و اعدام مخالفین - فشار بر زنان - حقوق و آزادی های سیاسی.
- ۲۷- بحث درباره مسائل روز- بیدار شدن افراد- تغییر جهت - مقایسه وضع محیط علمی و دانشگاهی زمان شاه با بعد از انقلاب - اعلام انحلال دانشگاهها.
- ۲۸- آغاز دوباره فعالیت های سیاسی- انتقاد از شکنجه- انتقاد از

رژیم - فعالیت های مذهبیون و چپ ها- روابط متشنج  
دانشجویان.

۴۳

۴۴

۴۵

۲۹- تشکیل کمیته های دانشجویی- وضع کار استادان.

۳۰- کناره گیری از جریانات سیاسی- تصمیم به خروج از ایران.

برنامه تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران مصاحبه با آقای هرمز حکمت مصاحبه کننده ولی نصر واشنگتن ۹ جولای ۱۹۹۰.

سوال : آقای حکمت با تشکر از قبول به این مصاحبه اجازه بدهید اول با یک مختصری از سابقه‌های خانوادگی و تحصیلاتان شروع بکنیم بفرمائید.

آقای حکمت : متشکرم آقای نصر در تهران متولد شدم خانواده پدریم اهل شیراز بودند، پدرم خودش کارمند دولت بود.

سوال : در چه سالی متولد شدید آقای حکمت؟

آقای حکمت : من در سال ۱۳۱۵، تحصیلات ابتدائی و متوسطه‌ام را در تهران و در شهرستانهای مختلفی که پدرم مأموریت داشت گذراندم و جالب است تقریباً می‌توانم بگویم هر سال دبستان و دبیرستانم در یک مدرسه بودم. تحصیلات دبیرستان من در ۱۳۳۲ تمام شد، در آن سال ۲۸ مرداد کذائی.

سوال : شما آن موقع در دبیرستان بودید.

آقای حکمت : من در سال آخر دبیرستان بودم تابستان ۱۳۳۲ سال بعدش کلاس ششم متوسطه در دبیرستان علمیه بودم و بعد از سال ۱۳۳۲، وارد دانشکده حقوق تهران شدم و آنجا در رشته علوم سیاسی لیسانسم را گرفتم و ابتداء به سوئیس رفتم برای سه ماه.

سوال : قبل از اینکه شروع بکنید به تحصیل.

آقای حکمت : نه. برای ادامه تحصیلاتم به سوئیس رفتم.

سوال : و شما آن زمانی که دانشکاه تهران بودید مشغول بودید در فعالیتهای سیاسی دانشجویان.

آقای حکمت : من فی‌الواقع از دبیرستان کارهای سیاسی‌ام را شروع کردم. یادم می‌آید از سنین ۱۴، ۱۵

هرمز حکمت ۱

سالگی وقتی کلاس شاید بله ۱۴ ، ۱۵ سالم بود کلاس نهم و دهم بودم و آن موقع ابتدای جنبش ملی شدن نفت بود ونخست وزیری رزم آراء از همان موقع ها من درخودم یک علاقه به کارهای سیاسی و شرکت دراین فعالیت ها می دیدم و بتدریج خیلی زیاد شد این علاقه.

سؤال : چطور دانش آموزان مثل خودتان وارد جرگه سیاسی می شدند آیا احزاب مستقیماً روی شما تأثیر می گذاشتند یا جَو اینطور بود یا . . .

آقای حکمت : مقدار زیادی جَو حاکم برآن زمان بود، توجه بکنید در ۱۳۲۰ به آن طرف ایران خوب یک محیط خیلی سیاسی داشت ازنقطه نظر سیاسی، آزادی های سیاسی بود، احزاب گوناگون فعالیت می کردند. جریانات تغییر حکومت و کابینه ها ومذاکرات مجلس مرتب پخش می شد و یک نوع غلیان و هیجان سیاسی درمحیط بود که اینها بتدریج تأثیر می گذاشت در جوانها و نوجوان ها، دانشجویان دانشگاه ها وحتى دانش آموزان دبیرستان. احزاب سیاسی هم خوب فعالیت می کردند از طریق کادر جوان هاشان ولی ورود من به کار سیاسی وعلاقه ام از راه حزبی نبود از راه همین جذب این محیط بود، جذب این عوامل بود و علاقه ای که فطرتاً درمن بود در بعضی ها نیست در بعضی ها هست درضمن هم بگویم این را. همه دانش آموزان علاقه به کار سیاسی نداشتند فی الواقع اقلیت بودند حتی درآن دوران، صد درصد.

سؤال : آنوقت چه نوع فعالیت سیاسی شما می کردید یعنی به عنوان دانش آموز.

آقای حکمت : به عنوان دانش آموز اول شرکت درتظاهرات بود. خواندن روزنامه بود وبیحث بود، من فعالیت جدی سیاسی ام از ۵ دبیرستان شروع شد یعنی سال آخر حکومت مصدق که سال اوج برخوردها وتضادهای بین چپ و نیروهای ملی از یک طرف بود، و من یادم می آید که مثلاً در دبیرستان علمیه، در دبیرستان قریب من بودم سال پنجم دبیرستانم بود، آنجا نزدیک شاه آباد بود، نزدیک مجلس بود و یکی ازمراکز عمده فعالیت ها برخوردها و زد وخوردهای بین گروه های مختلف بود. دارالفنون بود، قریب بود، البرز بود و مدرسه شرف، این سه و چهارتا دبیرستان درتهران معروف بودند که کانون فعالیت و مبارزه و زد و خورد و این چیزها بودند و کلاسها هم خیلی کم تشکیل می شد، من یادم است از آن سال اولاً بمحض اینکه تظاهرات شروع می شد، یک روز درمیان تظاهرات بود در تهران آن موقع، علیه مصدق برفع مصدق، توده ایها هی تظاهرات می کردند. میسیون خارجی که می آمد تظاهرات می شد مختلف و گوناگون بود. ولی ما شرکت



می‌کردیم. می‌آمدند گروه‌های مختلف و خبر می‌دادند اصلاً می‌ریختند توی دبیرستان که آقای بیا برویم توی خیابان ما هم دنبالشان می‌رفتیم و به این ترتیب اول فعالیت‌های خیابانی بود تظاهرات بود بعد علاقه به احزاب گوناگون. من خودم طرفدار نیروی سوم بودم، طرفدار خلیل ملکی، یعنی اولین گروه سیاسی که من احساس می‌کردم می‌توانم باهاش سمپاتی داشته باشم نسبت بهش و درکارها شرکت بکنم و خودم را یکی بدانم با اهدافش نیروی سوم خلیل ملکی بود. هیچوقت عضو رسمی نشدم.

سؤال: این به خاطر آثارش بود که می‌خواندید یا ارگانیزیشنش بود.

آقای حکمت: بله، بله روزنامه داشتند روزنامه نیروی سوم بود، و خوب من قبل از آن علاقه به خود دکتر مصدق نهضت ملی شدن نفت پیدا کرده بودم، که یک حالت ناسیونالیسم ضد انگلیسی، ضدخارجی درمن بود و از حرف‌هایی که مصدق می‌زد، هم از نقطه نظر دفع آثار نفوذ انگلیس درایران و هم از نقطه نظر صحبت‌هایی که راجع به آزادی درایران می‌کرد، هم از نقطه نظر اینکه من او را و حرف‌هایش را یک نوع موازنه‌ای درمقابل حرف‌هایی که چپ می‌زد، حزب توده می‌زد و من بدلائل گوناگون میانه‌خوشی باهاش نداشتم می‌دیدم. اینست که نیروی سوم خلیل ملکی یک پایه تئوریک بود برای این علاقه من به دکتر مصدق، برای اینکه او بخصوص درمقابل توده‌ای‌ها، چون جدا شده بود خلیل ملکی از حزب توده در ۱۳۲۴ یا ۱۳۲۵، بنظر من آن پایه ایدئولوژیک را برای یک ایرانی ناسیونالیست آن زمان فراهم می‌کرد که هم از نقطه نظر محتوای اجتماعیش جالب بود برای من هم از نقطه نظر محتوای سیاسی‌اش و آن چالشی که درمقابل حزب توده و وابستگی حزب توده به شوروی ارائه می‌داد. این بود که من ابتداء هوادار خلیل ملکی و نیروی سوم بودم و بهر حال در تظاهرات آنها بیشتر شرکت می‌کردم و بحث‌ها و برخوردهایی که با دانش‌آموزان چپ، توده‌ای‌ها دوستان که آن موقع نبودند دانش‌آموزان یادم است کلاس ۵ توده‌ای. ما مرتب هر روز بحث می‌کردیم یعنی واقعاً جالب بود آن موقع برای من، یعنی بحث دوساعته، سه ساعته، چهارساعته، سیاسی راجع به مسائل روز ما مرتب بهم می‌کردیم، من به عنوان یک طرفدار دکتر مصدق و نیروی سوم و آنها طرفدار توده‌ای که علناً می‌دانستیم یعنی آنها انکار نمی‌کردند آزاد بودند و هر روز روزنامه خودمان را دستمان می‌گرفتیم و مقالات را می‌خواندیم و باهم مبادله نظر و یکی به دو و نمی‌دانم محکوم کردن و بحث کردن و جدل و اینها. این آغاز فعالیت سیاسی من در کلاس پنجم بود بعد تابستانش کودتا شد و آن تحولات اتفاق افتاد دیگر این بحث اینها تقریباً توده‌ایها از صحنه خارج شدند یا مخفی شدند، وارد کلاس ششم ادبی که شدم من در علمیه کار سیاسی من یک صورت دیگری گرفت. آنجا برای اولین بار یادم است من

اولین سرمقاله سیاسی خودم را در یک روزنامه امتیازش را از پدر یکی ازدوستان گرفتیم بنام روزنامه اقلیم. من بودم، مرحوم بیژن مفید بود یک شعرش را برای اولین بار چاپ می‌کرد چشم‌های سبز، آن جعفر والی‌پور بود، و یکی دیگر از دوستانم، یادم نیست الان، چیز فیروز توفیق، ماها این امتیاز را گرفتیم و دونسخه از آن روزنامه را مقاله نوشیتیم، منتهی این اوائل یا اواخر ۱۳۳۲ بود در لفافه و با اشاره و ایما و این حرف‌ها یک مقداری چیز کردیم، انتقاد کردیم از اوضاع از دکتر مصدق طرفداری کردیم البته روزنامه فروش نرفت، روزنامه گمنامی بود ولی اولین حرکت سیاسی نوشتاری من بود در آن موقع، بعد یادم می‌آید که...

سؤال : ولی تأثیر مستقیم این کودتا روی آن گروه دانشجویانی که مثل خودتان سیاسی شده بودند چه بود.

آقای حکمت : تأثیر؟، تأثیر بسیار تکان دهنده‌ای داشت ، تأثیر این بود که.

سؤال : یعنی حالت شوک داشت.

آقای حکمت : بله، بله، حالت شوک داشت، باور نمی‌کردیم. من یادم می‌آید که وقتی که اتفاق افتاد و مصدق فرار کرد و زندانی شد و بعد آن محاکمات شروع شد برای من مثل حالت تراژدی واقعی بود، من فکر می‌کردم ایران داشت بطرف یک جامعه ایده‌آل من میرفت ، یک جامعه دمکراتیک، یک جامعه‌ای که خارجی درش نفوذ ندارد و ناگهان بهم خورد.

سؤال : یعنی آن لحظه حواس شما تا وقتی که کودتا شد حواس شما و دانشجویان مثل شما سرمسئله بحث چپ با ملی‌گراها بود یعنی مسئله ارتش و نظام شاهنشاهی بعد از کودتا مطرح شد.

آقای حکمت : آفرین، بیشتر بعد. ولی قبلش آن ششماه، یکسال قبل که اختلاف بین دکتر مصدق و شاه اوج گرفت، به اوج رسید از ۹ اسفند ۱۳۳۱ فکرمی‌کنم اگر اشتباه نکنم که دکتر مصدق علاقه داشت شاه از مملکت برود بیرون برای مدتی و شاه هم فی الواقع تصمیمش را گرفته بود که برود، ظاهراً دو سه تا از این آیت الله‌ها منجمله آیت الله بهبهانی و امکاناً کاشانی بهش گفته بودند که آقا این کار را نکن از مملکت خارج نشو، او هم منصرف شد و بعد هم آن قضیه ۹ اسفند پیش آمد اختلافات بین مصدق و شاه اوج گرفت بعد از ۳۰ تیر. از آن موقع، من تا آن موقع، برای من شاه یک سمبل، برای من سمبل مخالفت نبود یعنی من

هرمز حکمت ۴

علاقه‌ای به مخالفت با شاه نداشتیم فی الواقع شاه را دوست داشتیم من یادم می‌آید در دوران سال اول دبیرستان هم شاه برای من شخصیت سیاسی محبوب بود، همانطور که برای اکثریت مردم ایران بود آن موقع، یادم می‌آید که مثلاً در این تظاهرات توی میدان بهارستان یکی از شعارهای پان ایرانیست‌ها که من با پان ایرانیست‌ها مخالفتی نداشتیم فی الواقع هم فکری هم یک مقداری باهاشون، این بود که هم شاه و هم مصدق. این تا دوسه ماه قبل از کودتای ۲۸ مرداد. تا آن لحظه آخر. البته من در این اختلاف حق روی مصدق می‌دادم، ولی هیچوقت به فکرم خطور نمی‌کرد که روزی ایران سلطنتی نباشد، آن موقع برای من مسئله جمهوری اصلاً مطرح نبود، همچنان که تا سال‌های بعد مطرح نبود، ولی وقتی که اختلاف به اوجش رسید و بعد مصدق ساقط شد و بعد به محاکمه رسید. آن وقت کم کم من نسبت به شاه عقاید منفی پیدا کردم و معتقد شدم که کاری که شاه کرده از میان برداشتن حکومت مصدق کاری ضد ملی بود و من نمی‌توانم باهاش موافق باشم اینست که تمایلات مثبت سیاسی من منحصراً رفت طرف جبهه ملی و دکتر مصدق و آن میراثی که گذاشته بود.

سؤال : این زمان این کلاسش بعد. . .

آقای حکمت : این در دبیرستان بود، یعنی سال آخر.

سؤال : بعد شما وارد دانشگاه شدید.

آقای حکمت : بعد وارد دانشگاه شدم. در دانشگاه دوره ما بین ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۶ که من بودم فعالیت سیاسی بتدریج مشکل شد و برنامه دانشکده حقوق هم البته خیلی مشکل نبود ولی در آن حدی نبود که ما ها آزادی یعنی وقت چندانی داشته باشیم بهر حال من نداشتیم. نه تنها وقت نداشتیم من اصولاً آدم ماجراجو هیچوقت در زندگی سیاسی نبودم یعنی دنبال خطر کردن زیاد نرفتم، در دبیرستان بودم یادم می‌آید کتک هم می‌خوردم توی تظاهرات می‌رفتم ولی دیگر سن دانشگاه که رسیدم یک ذره دیگر فکرم متوجه زندگی شد که بروم باید دانشگاه را تمام کنم و ادامه تحصیل بدهم و بعد هم خوب فشار دیگر زیاد شده بود. شوخی دیگر نبود، کتک خوردن نبود زندان رفتن ممکن بود باشد و هزار گرفتاری دیگر. اینکه فعالیت سیاسی من فی الواقع با رفتن به دانشکده حقوق تمام شد.

سؤال : ولی آنهای دیگر که دور شما بودند اصولاً چو سیاسی دانشگاه حاد بود یا اورا چطور می دیدید.

آقای حکمت : چو سیاسی دانشگاه هم حاد بود ولی باز درظاهر شما آثار فعالیت سیاسی را نمی دیدید. یعنی دیگر اعتصابات تقریباً تمام شد. من یادم نیست وقتی که نیکسون به تهران آمد، نه من نبودم آن موقع از دانشگاه رفته بودم، در دوران ما گاهی مثلاً در دانشکده فنی بخصوص . دانشکده حقوق در آن سه سالی که من بودم مطلقاً هیچ عمل سیاسی انجام نگرفت، عمل سیاسی علنی یعنی تظاهرات، اعتصاب، زد و خورد ورود نمی دادم نیروهای انتظامی به صحنه دانشکده اصلاً. یکی دو تا از دوستان من، یکبار یکی از دوستان من طرفدار دکتر بقائی بود، ابوالقاسم سدهی یادم است یک روزی دیدیم سرکلاس نیست بعد فهمیدیم که داشت یکی از اعلامیه های دکتر بقائی را پخش می کرد گرفته بودنش یک سه و چهار روزی زندان بود کتک هم خورده بود، ولی فعالیت دستجمعی در دانشکده حقوق در آن سه سال از ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۶ من یادم نیست فکر نمی کنم صورت گرفت. دانشکده فنی و طب یک چیز حالت دیگری داشتند آنها دانشجویانش معمولاً از دانشگاه دانشکده حقوق فعالتر بودند در مجموع ولی بازهم تا آنجا که یادم است در آنجاها هم فعالیت چشمگیری صورت نگرفت در این سه سال، هم یک خورده یک حالت شوک رفتن مصدق بعد یهو مخفی شدن حزب توده و از بین رفتن آزادی احزاب اینها دست به دست هم داده بود دانشجویان را یک مقداری بی سرپرست، بی تکلیف کرده بود بهرحال یک دم کنی گذاشته بود روی فعالیت های سیاسی.

سؤال : و شما بعد تشریف بردید به سوئیس.

آقای حکمت : من علاقه داشتم بروم انگلیس برای اینکه زبان اصلی ام انگلیسی بود می خواستم یا انگلیس بروم یا امریکا، متأسفانه امکانات شخصی من آنقدر نبود که پدرم که من بتوانم خودم بروم آنجا دست و پا بکنم، این که شاگرد اول دانشکده حقوق شده بودم و آن موقع دانشجویان شاگرد اول رشته های غیرفنی دولت بورس نمی داد تنها جایی که می توانستم بروم آن موقع سوئیس بود که ارزانتر بود از امریکا و انگلیس. اینست که بهرحال رفتم سوئیس برای اینکه آنجا ادامه تحصیل بدهم، منتهی قبل از اینکه بروم به سوئیس در یک مسابقه ای که برنامه فولبرایت در ایران گذاشته بود شرکت کردم و نتیجه اش را نمی دانستم رفتم سوئیس سه ماه بعد دیدم خبردادند که تو قبول شدی البته برای دانشگاه کلمبیا من درخواست کرده بودم آنجا پذیرفته شدم گفتند که یک بورس کامل یکساله به من می دهند که بروم امریکا اینست که با خوشحالی هرچه بیشتر برگشتم به تهران و رفتم به امریکا و دانشگاه کلمبیا که آنجا تحصیلاتم را ادامه دادم تا دکترایم را در رشته

روابط بین الملل از کلمبیا گرفتم.

سؤال : آن دوره‌ای که سوئیس بودید شما فعالیت سیاسی داشتید.

آقای حکمت : اصلاً، اصلاً نداشتم. آن دوره یک دوره سه ماهه‌ای بود. سه ماه یا چهارماه بیشتر طول نکشید اینقدر گرفتار یک خورده مسئله زبان بودم، فرانسه را یک مقداری می‌دانستم قبلاً دو سه سال خوانده بودم ولی خوب به‌رحال کافی برای کار فوق لیسانس نبود محیط کاملاً ناشناس بود. من تنها دوست ایرانی که آنجا توانستم پیدا کنم فیروز توفیق بود که از دبیرستان باهم بودیم و آثار فعالیت سیاسی را اصلاً من نمی‌دیدم و به‌رحال اگر هم بود من علاقه ای نداشتم اصلاً نمی‌توانستم اینقدر گرفتار منزل و دانشکده و اینها بودم که هیچ اصلاً فکرش را نکردم.

سؤال : پس شما فعالیت تان را دوباره در امریکا شروع کردید.

آقای حکمت : من در امریکا ۱۳۵۸ من به امریکا رسیدم. سپتامبر ۱۳۵۸ باز هم ۴، ۵ ماه اول گرفتار مسائل منزل و کار آشنا شدن با محیط دانشگاه بود، اگر اشتباه نکنم در ۱۹۵۹ بود که من در کوران تشکیل اولین جلسه سازمان دانشجویی نیویورک افتادم، یعنی دوستان متعددی آنجا آشنا شدیم باهم منجمه همان سال ۱۳۵۹ بود با شاهین فاطمی.

سؤال : کنفدراسیون هنوز تشکیل نشده بود.

آقای حکمت : نه، تا آن موقع هنوز تشکیل نشده بود آن ابتدای کار بود.

سؤال : می‌فرمودید با شاهین فاطمی.

آقای حکمت : با شاهین فاطمی، عرض می‌کنم همان سال، سال بعدش با مرحوم محمد نقشب که ..

سؤال : آن موقع سازمان ملل بود.

آقای حکمت : آن موقع سازمان ملل نمی دانم بود یا نه ولی از منشعبین حزب ایران بود که حزب مردم ایران را پایه گزاری کرده بود و یک عده از دوستانش هم باهانش بودند البته آن سال اول من ندیدم اینها را از ۱۹۶۰ ببعده دیدم که معروف ترینشان همان قطب زاده و مصطفی چمران و دکتر یزدی بود. بهرحال در ۱۹۵۹ اولین حرکت سیاسی ضد رژیم که آغاز شد در نیویورک، حداقل محملش مثل اینکه اگر اشتباه نکنم جشن عید بود که معمولاً تا آن سال سازمان دانشجویی وجود داشت در امریکا، فکر می کنم اوائل دهه ۵۰ منتهی سازمان دانشجویی کاملاً صنفی. سازمان دانشجویی که کمک می گرفته یا از سفارت یا از آن یک مؤسسه دوستداران خاورمیانه یک همچین چیزهائی، میدل ایست فرندز سنتر و اینها هم جشن عید را می گرفتند کار صنفی می کردند باهم جمع می شدند اینها هیچ حرکت سیاسی نداشتند. آن سال ۵۹ اگر اشتباه نکنم اولین سالی بود که تیک آور کردند دانشجویان سیاسی، یعنی جشن را رنگ و بوی سیاسی بهش دادند یادم می آید اسم مصدق را آوردند بعد هم. . .

سوال : این چطور شد این پیش آمد. شما خاطرتان هست یعنی آیا کار از قبل این را تدارکاتی دیده بودند یا این همینطوری سرخود اتفاق افتاد.

آقای حکمت : اگر هم تدارکاتی دیده بودند من آگاه نبودم، من سردمدار آن موقع شاهین فاطمی می دیدم او بود که، یادم می آید یکدفعه آمد در کلمبیا ما هم آنجا بودیم ما منتظر، یعنی من هم بعد از چند سال که کار سیاسی نکرده بودم حالا به یک جایی رسیدیم آزادی و امکانات و اینها و من علاقمند شدم و وارد شدم ولی اینکه چه جوری تدارکات دیده بودند، کی تصمیم گرفته بود برچه اساسی آن سال شروع شد. البته برچه اساسی که این اواخر حکومت ایزنهاور بود. در ایران بحران اقتصادی باز چیز داشت، مسئله ایران مطرح بود در امریکا و بهر ترتیب این حالا نمی دانم تعداد دانشجویان زیاد شده بود، در اروپا خبری شده بود، اینها را من حالا یادم نیست، فقط این چیزی که یادم است اینکه یهو ۷ و ۸ و ۱۰ نفر بودیم و مثل اینکه بهم نزدیک شده بودیم بعد مسئله جشن عید پیش آمد گفتیم خیلی خوب حالا سازمان را سیاسی اش کنیم، همینطور تبدیل شد.

سوال : آن وقت چطور می شد شما در حقیقت سازمان دانشجویی را تحت حیطه تسلط نهضت سیاسی آوردید.

آقای حکمت : خوب ببینید، یک بخشی از همان اول بود. سازمان دانشجویی نیویورک سازمان کوچکی بود اگر

اشتباه نکنم هیچوقت در اوجش از ۵۰ نفر عضو بیشتر نداشت که این ۵۰ نفر عضو شاید کمتر از ۱۰٪ تعداد دانشجویان ایرانی در نیویورک بود اگر کمتر نباشد و موقعی که این تحول اتفاق افتاد، یعنی سازمان دانشجویی از یک سازمان صنفی بتدریج بطرف سازمان سیاسی رفت، یک عده از کسانی که در آن سازمان بودند برای اینکه خوب به عنوان یک مرکز ارتباط، مرکز دوستی با ایرانی ها، مرکز پارتی دادن و نمی دانم سیزده بدر رفتن، یک مقداری از آنها رفتند، جایشان کسانی آمدند، دانشجویانی آمدند که یا به دلائل سوابقشان یا به دلائل عقائدشان اینها علاقمند به کار سیاسی بودند و مسئله ای نبود که تحت کنترل دریاوریم یعنی کسانی که بودند اکثریت از ۱۹۵۹، ۶۰ بیعد دانشجویان سیاسی بودند و جالب اینست که این سازمان نیویورک تا آن وقتی که من درش فعالیت می کردم در سال ۱۹۶۵، ۶۶ بود و هم یک دوره ۵ ساله، این سازمان دانشجویان ایرانی در نیویورک که بعد هم در ۱۹۶۱ تبدیل شد عضو کنفدراسیون سازمان دانشجویان شد، این یک بازتاب خیلی جالبی از حرکت ها و گرایش های مختلف سیاسی ایرانی ها بود، یعنی شما در این سازمان ۲۵، ۳۰ نفری سمپاتیزان های حزب توده را می دیدید، هنوز موقع انشعابات در حزب توده به آن صورت بعدی نرسیده بود یعنی چپ فقط طرفداران حزب توده بودند، شما طرفداران جبهه ملی را می دیدید، تک و توک کسانی بودند که با رژیم مخالف نبودند اتفاقاً می آمدند صحبت هم می کردند یک خورده انتقاد می کردند که ما معمولاً می گفتیم اینها جاسوسان سازمان امنیت هستند ولی آزادی داشتند می آمدند حرفشان را می زدند. عرض می کنم که طرفداران و فی الواقع آن موقع سردمداران نهضت اسلامی جبهه ملی بودند، یعنی همان نقشب در نیویورک بود ولی قطب زاده و یزدی واشنگتن بودند مثل اینکه، قطب زاده که واشنگتن بود، یزدی هم جای دیگر بود ولی بهر حال آنها می آمدند توی جلسه ما. اینها بودند طرفداران نمی دانم حزب دموکرات کردستان بودند یکی دوفرد دیگر اگر اشتباه نکنم و یک ملغمه ای بود واقعاً و به یک صورت همیشه تنش بود، زد و خورد بود، نه زد و خورد فیزیکی، یعنی بحث بود سرانتخاب رئیس و معاون و اعلامیه و اینها که کدام گروه پیش می برد، ولی در مجموع ملیون، طرفداران جبهه ملی اکثریت داشتند، البته بین نقشب و شاهین فاطمی که شاهین فاطمی خودش نماینده طرز تفکر کاملاً جبهه ملی بود. دکتر فاطمی، مصدق و اینها بدون چیز مذهبی، محتوای مذهبی. نقشب ملی بود با محتوای مذهبی ما بهشان می گفتیم سوسیالیست های این گروه سوسیالیست های خداشناس، یادم می آید مرحوم نقشب هروقت که بلند می شد می خواست صحبت کند با بسم الله الرحمن الرحیم شروع می کرد آن موقع برای من خیلی تازگی داشت و جالب بود و معمولاً هروقت اینطوری صحبتش را شروع می کرد یک زمزمه و خنده ای هم بین بچه ها بود ولی واقعاً یکی از آدم های خیلی جالبی بود که من در کار عمر خودم باهاش مواجه شدم فوق العاده معتقد بود، فوق العاده صمیمی بود و ایستادگی می کرد و در اقلیت بود و هیچوقت این خنده ها و

شوخی‌ها یک ذره تکانش نمی‌داد، باز هر دفعه پا می‌شد، هر وقت صحبت می‌کرد بسم الله الرحمن الرحیم، بعد حرفش را میزد. بهر حال مقصودم این است که این گروه‌های مختلف بودند ولی اکثریت با ملی بود. توده‌ای‌ها همیشه در اقلیت بودند بعضی از دوستان خیلی نزدیک خودم هم توده‌ای بودند و در کنار فعالیت‌های علنی در این سازمان دانشجویان، که ما گاهی هم یک روزنامه‌ای چاپ می‌کردیم، یادم نیست حداقل یک ترکیبی گاه به گاه می‌دادیم بیرون، توده‌ای‌ها خودشان نشریه خودشان را داشتند، روزنامه نمی‌دانم دنیا را مجله دنیا را منتشر می‌کردند جلسات خودشان را داشتند، هر کدام از این گروه‌ها جلسات علیحده خودشان را هم داشتند که کارهای دیگر می‌کردند، ارتباطاتشان را با همفکری‌های خودشان در اروپا مثلاً حفظ می‌کردند بعضی‌هایشان امکاناً با ایران ولی خود سازمان دانشجویان همیشه یک سازمان کثرت‌گرا بود، اگر بخواهیم لغت‌های متداول امروز را مصرف کنیم. اوج فعالیتها در دوران کندی بود یعنی از ۱۹۶۱ که کندی رئیس‌جمهور شد تا ۱۹۶۲ یا ۶۳ که مصادف بود مقداریش با نخست‌وزیری دکتر امینی در ایران این بنظر من برجسته‌ترین یا حداقل ملموس‌ترین دوران فعالیت سازمان دانشجویی بود.

سؤال : چرا آن دوره؟

آقای حکمت : آن دوره به دو دلیل، دودلیل عمده. یک همانطور که گفتم آمدن کندی بر سر کار در اینجا باعث شد که به مخالفین و منتقدین شاه یک روحیه تازه بدهد برای اینکه کندی معروف بود به اینکه آدمی است علاقمند به تحولات اجتماعی در کشورهای عقب‌افتاده، کشورهایی که معروف بودند آلت دست آمریکاست کشورهای دیکتاتوری و این علاقمند به اصلاحات بود، کسی نبود، برخلاف جمهوریخواهان، که معتقد باشد متحدین آمریکا در امور داخلی‌شان نباید دخالت کرد یعنی متحد هر چه وضع داخلی‌ش بد باشد به ما مربوط نیست. کندی ظاهراً می‌گفتش متحدین در دراز مدت باید از لحاظ داخلی هم وضعیتشان خوب بشود، یعنی اصلاحات ارضی بکنند بطرف دموکراسی بروند دیکتاتوری را نمی‌شود، دیکتاتوری که باعث توسعه نارضایتی بشود، معتقد بود کمونیست در کشورهای که نارضایتی زیاد است امکان پرورشش بیشتر است و به این ترتیب معتقد بود که باید به ریشه پرداخت، علل نارضایتی را از میان برد، یک نوع حکومت‌های رفورمیست، عرض می‌کنم که یک کمی متمایل به مشارکت مردم ایجاد کرد و آمریکا بهر حال باید سعی‌اش را بکند، این کندی با این طرز تفکر و این فلسفه که آمد سر کار طبیعتاً اثر گذاشت در داخل ایران و یک اثر خیلی مهمی هم کرد که منکرش کسی نمی‌شود. ظاهراً به شاه فشار آورد که آقا شما شروع کن به اصلاحات، فی الواقع نخست‌وزیری دکتر امینی که آدمی بود معتقد بود که شاه باید کمتر در کارها دخالت



بکند و یک مقدار اصلاحات بشود، از عللش فشار امریکا بود.

سؤال : آن موقع دانشجویان نظر مثبت داشتند نسبت به دکتر امینی.

آقای حکمت : دانشجویان نسبت به دکتر امینی، حالا دانشجویان بطور کلی نمی‌توانم بگویم، خوشحال بودند از اینکه کسی آمده بر سرکار در ایران که: «۱» آنطور تبعیت از خواسته های شاه نمی کند، معروف بود به اینکه با شاه اختلاف دارد و اینکه شاه این را هم فکر می کردیم واقعیت دارد که شاه برخلاف میلش امینی را آورده و این به همه یک نوع امیدواری می داد به آینده ایران که اگر شاه مجبور باشد نخست وزیری را بیاورد که کاملاً مطابق میلش نیست، تحولاتی و جریاناتی در ایران می‌گذارد و این بسود مخالفین بود. «۲» دکتر امینی آزادی هائی داد بلافاصله آن مجلس را منحل کرد، ما همیشه فکر می‌کردیم این مجالس و درست هم فکر می‌کردیم این مجالس، مجالس طبیعی نیستند نمایندگان منتخبین واقعی مردم نیستند، انتخابات همیشه آلودگی داشته و غیر طبیعی بوده بنابراین انحلال مجلس بنظر ما گام مثبتی بود، به جبهه ملی اجازه فعالیت داد ما می‌شنیدیم اینجا که جبهه ملی در ایران تظاهرات راه انداخته است و درمیدان جلالیه آمده اند اعضاء جبهه ملی دارند روزنامه هایشان را چاپ می‌کنند و غیره غیره. الهیارسالچ در انتخابات، درست مثل اینکه قبل از امینی بود، او انتخاب شده بود از کاشان. بهرحال آثار تحول و تحرک و آزادی سیاسی در ایران را ما می‌دیدیم و بهمین دلیل نسبت به حکومت امینی خوشبین بودیم ولی کماکان فکر می‌کردیم امینی هم با امریکا زد و بند دارد. آن موقع احساسات ضد امریکائی در بین دانشجویان زیاد بود ولی نکته خیلی مهمی است در این فرهنگ سیاسی ایرانی ها، دانشجویان و روشنفکران ایرانی قبل از انقلاب، این را هیچوقت این مهمترین عامل است، عامل ضدیت با امریکا فی الواقع اگر یک عده زیادی از ایرانی ها نسبت به شاه هم نظر خوش هیچوقت نتوانستند پیدا کنند هیچوقت نتوانستند او را با یک دید بیطرفانه نگاه بکنند این بود که فکر می‌کردند که او به امریکا زیاد نزدیک است و فی الواقع تبعیت از سیاست امریکا می کند. دشمنی با امریکا واضح بود. دشمنی با امریکا برای این بود که امریکا آمده بود، از دید ما، یک جریانی را که به سود ما بود به سود ملت از دید ما بود، جریان را به طرف دموکراسی و استقلال این را متوقف کرد با کودتای ۲۸ مرداد با کمک به اینکه در اختلاف بین شاه و مصدق شاه برنده بشود این بود که دشمنی اصلی برای ما امریکا بود.

سؤال : شما آن زمان، وقتی مثلاً هنوز دانشجو هستید، در ایران البته سال های بعد این واضح شد که نقش

سی آی ای چه بود در این کودتا، ولی آن زمان چقدر واضح بود که نقش سی آی ای.

آقای حکمت : آن زمان برای ما آن زمان اینقدر مسئله احساسات مطرح بود که دلیل و بین و مدرکی احتیاج نداشتیم.

سؤال : ولی چرا مثلاً انگلیس را اگر مدرکی نبود چرا جز انگلیس را نگرفتند مخالفان.

آقای حکمت : خوب آن دیگر واضح بود برای اینکه ببینید انگلیس از اواسط حکومت مصدق عملاً رابطه قطع شد مأمورین سفارت انگلیس رفتند از ایران، شرکت نفت دستگاهش را برچید و رفت و حضور امریکا کاملاً مشهود بود، امریکا بود که میدان دار شده بود، امریکا بود که با مصدق ارتباط داشت، امریکا بود که سفیرش در ایران نقش خیلی مهم علنی را بازی کرد وقتی که . . .

سؤال : اینها آن موقع برای شما مشهود بود.

آقای حکمت : بله، آن موقع ما ایران بودیم، همین هندرسن که سفیر امریکا در ایران بود، یادم میآید که فردای روزی که مصدق نصیری را گرفت، به عنوان اینکه می خواست کودتا بکند و اعلام کرد که نخیر من نخست وزیرم و شاه حق ندارد زاهدی را منصوب بکند، یادم میآید اگر اشتباه نکنم، که لوید هندرسن در یک اعلامیه ای گفته بود که ما دیگر حکومت آقای دکتر مصدق را به رسمیت نمی شناسیم، این علنی بود و اینکه خود شاه و، زاهدی سپهبد زاهدی هم آن موقع ما فکر می کردیم خوب بهر حال اهرم امریکا در ایران بیشتر از انگلیس است در ایران امریکائی ها مستشار داشتند مستشار نظامی داشتند، اصل ۴ بود انگلیس حضورش کاملاً نامرئی بود، این است که برپایه این نوع تحولات علنی و واقعیات ما مسلم می دانستیم که در این جریان در این آمدن زاهدی، پنهان شدنش اعلامیه دادنش، رفتن شاه و غیره و آن روز ۲۸ مرداد دخالت ارتش که می گویند مستشاران امریکائی درش بودند که این کار امریکائی هاست و بنابراین ما تحولات ایران را وسقوط مصدق را منحصرأ از چشم امریکا می دیدیم. این برداشت را نداشتیم، این تجزیه و تحلیل را نمی کردیم که خوب حالا در جریان داخلی چی، مردم چی می گویند چه خواستند آیا مصدق واقعاً محبوبیتش کماکان بود یا نبود.

سؤال : آیا فشاری از داخل بود مثلاً فرض کنید توده ای ها ضدیت با امریکا را تقویت کنند بین دانشجویان یا این . . .

آقای حکمت : در امریکا؟

سؤال : در امریکا در ایران آیا مثلاً فرض بکنیم نیروهائی که وابسته بودند به شوروی یا به چپ آیا آنها زل بیشتری داشتند در ترغیب ضد امریکائی ها یا آن اسطوره را در حقیقت تقویت کنند.

آقای حکمت : آنها هم سعی خودشان را می کردند. طبیعتاً مخالفت توده ای ها با امریکا ریشه دارتر، ایدئولوژی تر عمیق تر بود، ولی من فکر می کنم که دیگر نیازی نبود که توده ای ها و نیروهای چپ نیروهای ملی را بطرف ضدیت با امریکا بیشتر سوق بدهند دیگر از آن بیشتر نمی شد تأثیر حاصل بود، حالا درست است که مخالفت ما آن عمق مخالفت چپ را نداشت. جنگ سردی به آن صورت نبود برای اینکه در عین حال ما در مخالفت با امریکا با شوروی هم مخالف بودیم. ما رژیم کمونیستی، حداقل ملیتون، آن کسانی که طرفدار دکتر مصدق بودند، توده ای ها را نمی گویم، طبیعتاً ملیتون می گفتند خوب رژیم شوروی هم بهیچوجه قابل قبول برای ما نیست، شوروی هم کشور استعمارگر است. کشور جهانگشاست و نظام دیکتاتوری که الان آنجا حاکم است بیشتر بدرد ما نمی خورد و به ایران هم طمع دارد، منتهی بعلت اینکه آن موقع شوروی از قضیه آذربایجان مدتی گذشته بود و فعالیتی هم در ایران به آن صورت نمی کرد ما همه حواسمان متوجه این شده بود که امریکا نگذاشت ما حکومت ملی مان را نگهداریم، دشمن اصلی الان آن است و الان هم اوست که شاه را نگه میدارد و اجازه نمی دهد که در ایران تحولات بشود.

سؤال : شما زمان کندی، آیا دولت کندی هیچ نوع ترغیب واضحی می کرد نهضت دانشجویی را. یعنی اتفاقاً شما توضیح دادید که خود جو دوران کندی ترغیب بود ولی آیا خود دولت . . .

آقای حکمت : به دو صورت، من پشت پرده را خبر ندارم، متأسفانه که فرض بفرمائید کسانی که در آن دوران بیشتر از همه فعال بودند، منجمله همین شاهین فاطمی و یکی دوتا از اعضاء دیگر خانواده فاطمی، سیف پور فاطمی بود که اخیراً مرحوم شد عمویش بود و یا کسان دیگری که اینها در ارتباط با وزارت خارجه امریکا بودند یا وزارت خارجه با آنها تماس گرفته بودند که آقا شما می توانید الان آزادی بیشتری داشته باشید

فعالیت بیشتری بکنید یا تحریکشان کرده باشند ترغیبشان، من اینها را خبر ندارم. آنچه که می دیدم من دو سه عامل بود، یکی اینکه مطبوعات امریکا خیلی خیلی توجه فوق العاده به ما می کردند، یک مثال برای شما بزنم. در ۱۹۶۱ بود، اگر اشتباه نکنم، در حدود ۱۰ نفر از ماها رفته بودیم کنسولگری به یک مناسبتی و تصمیم گرفتیم برویم کنسولگری را اشغال بکنیم، برویم بنشینیم تویش، ۱۰ نفر بودیم، رفتیم آن موقع یادم نیست کنسول ایران مثل اینکه یک آدمی بود بنام آقای هروی، آن موقع مثل حالا نبود درب باز بود، می رفتیم تو و دانشجویانی که، من خودم بورس تحصیلی داشتم آن موقع، پرانتز باز کنم اینجا موقعی که صحبت می شود که آن زمان رژیم فشار می آورد، کنترل می کرد دانشجویان را تهدید می کرد، شانتاژ می کرد، ارباب می کرد عرض می کنم مانعشان می شد، می ترساندشان، من بورس از دولت می گرفتم و همه چهارساله گرفتم.

سؤال : بورس شما را چرا قطع نکردند.

آقای حکمت : قطع نکردند، حالا باز یادآوری کنید یک داستان دیگری برایتان بگویم.

سؤال : حالا بر می گردیم به . . . .

آقای حکمت : چقدر اصلاً تفاوت کیفی وجود دارد بین فشار و محدودیت هائی که آن زمان برای دانشجویان قائل می شد رژیم تا آنجائی که بعد از انقلاب بخصوص. بهر حال ما رفتیم تو درب کنسولگری باز بود اصلاً نگهبانی نداشت رفتیم آن تو نشستیم کنسول گفت چه می خواهید گفتیم آقا در ایران نمی دانم فلانکس را گرفته اند و محاکمه شده ما می نشینیم اینجا تا حرف ما را به آنجا بدهید جواب بدهید گفت آقا اینجا چه، گفتیم می نشینیم بعد پلاکارد را درآوردیم نمی دانم کافذ هم به دیوار زدیم مرده باد شاه و نمی دانم و زنده باد مصدق رژیم شاه فاشیستی از این حرف ها زدیم نشستیم. در این موقع به سرعت خبرنگاران امریکائی آمدند، یادم می آید که عکس آن تظاهرات که عکس خودم هم تویش بود من که بورس دولتی می گرفتم و فکر می کردم قطعش می کنند دیگر باز هم قطع نکردند. عکس ما را انداختند توی روزنامه نیویورک تایمز حتی یادم است بعد از سی ب اس آمد از ان بی سی آمدند یک جمع کوچک ۱۰ نفری را که ۵، ۶ روز هم بیشتر نشستیم بعد پلیس آمد گفت حق ندارید رفتیم خیلی منعکس کردند. باز من فکر می کنم دولت امریکا، خوب مطبوعات امریکا نمی گویم آلت دست بهیچوجه نیستند، ولی بعضی وقتها حس می کنند می شنوند که وزارت خارجه امریکا، کاخ سفید چه نظری داشته، چه وقایعی دارد، آن موقع هم بخصوص اینها یک مقداری

خوب، تبعیت می‌کردند یک مقدار همان راه می‌رفتند، دولت آمریکا چون یک مقدار نسبت به رژیم داخل ایران نظر منفی داشت، اینها می‌دانستند، فعالیت مخالفین رژیم را آن موقع بسرعت منعکس می‌کردند.

سؤال : به نظر شما این نوع گزارشات عاملی بود برای فشار روی شاه.

آقای حکمت : آفرین، کاملاً، کاملاً برای اینکه خوب شاه برخلاف این رژیم خیلی حساسیت داشت به اینکه دنیا به او چه جوری نگاه می‌کند، چه جور آدمی می‌شناسدش، و چه نظری نسبت به رژیمش دارد، اینست که چون او حساسیت داشت، اینها هم می‌دانستند به این ترتیب یک اهرم فشاری برایشان داشت، یک دلیل دیگری که امریکا آن موقع باز می‌خواست که از اهرم فعالیت مخالفین رژیم علیه‌اش استفاده کند ملاقاتی بود که رابرت کندی وزیر دادگستری وقت کرد با عده‌ای از همین اعضاء سازمان دانشجویی .

سؤال : آن چطور پیش آمد آن ملاقات بین . . .

آقای حکمت : واقعاً یادم نیست باز آن تماس از چه طریقی شد و اینها را آنها می‌دانند.

سؤال : یعنی واکنشش بین دانشجویان چه بود.

آقای حکمت : واکنش مثبت بود، که آقا اولاً ما اینقدر اهمیت داریم که وزیر خارجه امریکا حاضر است ما را ببیند؛ دو، باز این بود که وضع داخلی ایران متزلزل است، شاه متزلزل شده اینقدر را می‌فهمیدیم که آقا این ملاقاتی نیست که ساده باشد و آقای وزیر دادگستری روی علاقه‌اش یا روی نمی‌دانم فشار ما کرده باشد. این دارد یک پیامی به دولت ایران می‌دهد، اینکه کاملاً مثبت بود، ولی دیگر بعد از آن چه پیگیری کردند اینها نمی‌دانم، با شروع اصلاحات ارضی و رفتن دکتر امینی شاه به‌رحال توانست یک مقداری به امریکائی‌ها بگوید که آقا من اصلاحاتی که شما می‌خواهید خودم کرده‌ام و داریم به طرفی می‌رویم که دیگر طرف مثبت است، فشار امریکائی‌ها و نظر امریکا عوض شد، شاید امریکائیان یک مقداری از اینکه جبهه ملی‌ها فعالیت کردند و تظاهرات در ایران زیاد شده و شاید هم ترسیده بودند که اگر فشار زیاد بخواهند بیاورند این درخت خم نمی‌شود می‌شکند حالا آن بحث دیگری است، . . . به‌رحال دیگر بعد از آن دوران اول سال اول این ارتباط بین امریکا و سازمان دانشجویان، حالا آن ارتباط ظاهری حداقل، قطع شد و مطبوعات

اینجا هم دیگر آن توجه را نکردند.

سؤال : آنوقت شما به واکنش سازمان دانشجویان به چیز چه بود، به اصلاحات ارضی.

آقای حکمت : این را من باز در این مورد باید یک نکته‌ای را عرض کنم و آن اینست و آن باز ریشه انقلاب ایران را من در این می بینم. آن نکته اینست که دانشجویان، در مجموع روشنفکران ایران، مخالفین رژیم سابق، به دلایل گوناگون که مهم ترینش مسئله دید احساساتی و ذهنی اینها بود و آن کمپلکس اینکه، کمپلکس خوب و بد، کمپلکس سیاه و سفید که آقا در ایران رژیمی بود بنام رژیم دکتر مصدق و بعد واژگون شده رژیمی جایش آمده بنام رژیم شاه. شاه، مصدق خلاف نمی توانست بکند خطا نمی توانست بکند، شاه هم کار درست و صواب نمی تواند بکند. این یک تصویری بود، حالا من خیلی بصورت خشن و زمخت دارم می گویم، یک تصویری بود به نظر من شایع بود بین اکثریت قریب به اتفاق دانشجویان و روشنفکران و فعالان سیاسی ضد رژیم در ایران. با این دید با این منشوری که به چشم همه خورده شده بود اصلاً مسئله مطرح نبود که شاه هم می تواند، شاهی را که مصدق را انداخته و با امریکا ارتباط دارد، می تواند در مملکت کارهای مثبت بکند، ما همیشه به این دید نگاه می کردیم از آن اصلاحات ارضی گرفته تا انقلاب سفید و آزادی به زنان، همیشه فکر می کردیم که اینها همش توطئه است اینها همش برای عرض می کنم سرگرم کردن مردم است، مردها که آزادی ندارند آزادی زنان چه معنی دارد، اصلاحات ارضی معلوم نیست چه هست این را برای خاطر امریکائی ها کردند، و فی الواقع تا آن سال های آخر طول کشید که کم کم یک عده از روشنفکران واقع بین ایرانی، یک عده از این محققین به درد بخور، یک عده از همین امریکائیها شروع کردند نوشتند که آقا اصلاحات ارضی شده، البته بعد قبول کردند همه، قبول کردیم که یک مقدار اصلاحات شده ولی مرتب می گفتیم که آقا این کافی نبود، عوضی بود که البته یک مقدار اشکالات زیادی هم داشت اصلاحات ارضی هیچ تردید در این نمی شود کرد. ولی بهر حال دید، دید منفی بود، دید کوبیدن بود دید درست نگاه نکردن.

سؤال : ولی آیا آن موقع اصلاً شما دانشجویان اطلاعات واقعی از آنچه می گذرد داشتند.

آقای حکمت : در داخل ایران ؟

سؤال : نه فقط جو سیاسی، ولی واقعاً می دانستند چقدر زمین تقسیم شده، املاک کی گرفته شده، کی

گرفته نشده یعنی منظورم اینکه بُعد فکریشان و تئوریشان بنا بر فقط احساسات بود یا واقعاً یک ریشه هائی در واقعیت داشت.

آقای حکمت : خوب، ببینید تا آنجا که مربوط می‌شود به دانشجویان فعال، دانشجویانی که درس‌آزمایان دانشجویی کار می‌کردند اینها بنظر من کماکان نه علاقه داشتند و نه دنبال این می‌رفتند که فکت‌ها را بگیرند ولی بود، مقاله چاپ می‌شد اینجا کنفرانس‌ها داده می‌شد که در این مقالات بعضی از این کنفرانس‌ها یادم است که یک کنفرانسی در هاروارد بود در ۱۹۶۵ که آن دکتر حسین مهدوی آمد راجع به اصلاحات ارضی صحبت کرد، یک مقاله دیگری یک کسی داد در یک جلسه ای دیگرش داریوش همایون بوده، اینها کم کم مقداری فکت‌ها را در معرض قضاوت ایرانیان قرار می‌دادند، ولی حرف من اینست که توجه نمی‌شد، یعنی کسانی که بخصوص علاقه به کار سیاسی داشتند اصلاً دنبال این نمی‌رفتند، حالا بنده اگر مثلاً ترم بود راجع به اصلاحات ارضی خوب مجبور بودم بروم بخوانم ببینم، ولی بصورت دانشجویی عادی علاقه نداشتم اصلاً که برویم ببینیم خوب شاه این اصلاحات ارضی را کرده چقدرش واقعی است چقدرش واقعی نیست چقدرش درست است چقدرش نیست، نه اصلاً گفتیم آن کاری را که شاه کرده اصلاً نمی‌دانیم. . . .

سؤال : آن وقت واکنش به وقایع ۱۵ خرداد چطور بود بخصوص از این نقطه نظر جنبه مذهبی که شما می‌گوئید قبلاً هم دانشجویان نسبت بهش پوزخند می‌زدند به اینصورت مطرح شد اصلاً واکنش نسبت به این چی بوده.

آقای حکمت : بله، عرض می‌کنم که واقعه ۱۵ خرداد، یعنی یک عده اخیراً می‌گویند خمینی را کسی نمی‌شناخته، کی می‌شناخته وقتی که انقلاب شد، این درست نیست حداقل درمورد ایرانیان فعال سیاسی، قشر فعال سیاسی در ایران و دانشجویان و روشنفکران همچنین چیزی درست نیست، خمینی در ۱۵ خرداد برای ماها یک عنصر شناخته شده به سرعت بصورت یک مظهر مقاومت و مبارزه علیه شاه درآمد. فی الواقع همان اتفاقی که در ۱۳۵۷ افتاد که خمینی برای یک قشر وسیعی از آدمهای غیرمذهبی در ایران بود. از روشنفکران از چپ از ملیون و غیره شد مظهر مقاومت، شد رهبر حرکت سیاسی، خارج از محتوای مذهبیش. آن موقع هم همین بود، برای ما آن موقع قضایای قم، شورش تهران و تبعید خمینی و حرف هائی که خمینی زده بود راجع به شاه و امریکائی‌ها و مسئله مصونیت دیپلماتها، و مستشاران امریکا در امریکا برای ما شده بود بصورت یک نوع یک واقعه فوق‌العاده مهم سیاسی، چرا برای اینکه باز می‌دیدیم که شاه یک کسی درمقابلش

علم شد، اول امینی بود بصورت خیلی ملایمش می دیدیم بعد از مدتها سکوت یک کسی حالا معمم هست، باشد یا نباشد، یک کسی است که شجاعت و جسارت پیدا کرده علیه شاه حرف بزند. (پایان نوار یک آ)

### شروع نوار ۱ ب

سؤال : بله می فرمودید که یک کسی پیدا شده بود که جلوی شاه .

آقای حکمت : آره اینکه ما فوق العاده استفاده کردیم از این مسئله.

سؤال : ولی این حرفهای دیگر خمینی مثلاً اینکه مخالفت داشت با تقسیم اراضی، یا مخالفت داشت با آزادی زنان این برای طبقه دانشجویان مشکل ایجاد نمی کرد. مشکل فکری.

آقای حکمت : والله این هم باز برمی گردد بهمان عرضی که کردم، اینکه یک منشوری برچشم ما بوده شیشه یک عینکی برچشم ما بود که این را سیاه و سفید می دید یعنی باز مبارزه خوب و بد بود، شاه بد بود یک کسی پا شده با شاه دارد مخالفت می کند، این مهم نبود که ما برویم تجزیه و تحلیل بکنیم که آقا این چه دارد می گوید برای ما مهمش این بود که این دارد مخالفت می کند و مهمترینش این است که در دو زمینه مخالفت می کند یکی می گوید آقا امریکا بر ما مسلط است، که این برای ما فوق العاده مهم بود که آقا این کسی بهش نمی گوید، همین حرف، و گرفتاری ما تسلط امریکا است یا دخالت امریکا است امریکا که . . . دو، می گوید شاه دیکتاتور است، این که چرا با اصلاحات ارضی مخالفت می کند بعلمتی که موقوفات مذهبیون گرفته می شود، چرا با آزادی زنان مخالفت می کند. برای اینکه به اصول اسلام خدشه وارد می کند، اینها فرعی بود برای ما، چون با آزادی زنان می گفتیم آنهم معنی ندارد، چه آزادی وقتی که مردها ندارند، واقعاً برای ما اینکه زن از نقطه نظر حقوق اجتماعی و مدنی جلو بیاید، مساوی بشود از آن حالت شهروند درجه ۲ بیاید بیرون به عنوان چیز سیاسی مطرح نبود به آنصورت.

سؤال : آقای دکتر، این دفعه اول بود ۱۵ خرداد که خشونت به آن صورت واضح به خصوص ازطرف رژیم وارد صحنه سیاسی شد حداقل از زمان مصدق، آن چه تأثیری داشت یعنی اینکه این فقط مسئله مخالفت ساده نبود و این همه آدم گشته شدند و ارتش ازش استفاده شد آن چه تأثیری داشت روی تفکر سیاسی



آقای حکمت : تاثیر، در واقع این بود که ما حس کردیم برای اولین، نه برای اولین بار هم نه، آن امیدهایی که مانده بود رژیم متزلزل بشود یا ساقط بشود نه، البته من باز یک جمله معترضه اینجا بیاورم، از نقطه نظر من حداقل، مسئله سقوط سلطنت نبود، مسئله ما این بود. که با ایده آل من این بود. که دوران برگردد به دوران مصدق، یعنی شاه تحت فشار قرار بگیرد اجازه یک مقدار فعالیت آزاد سیاسی بدهد و جبهه ملی برگردد.

سؤال : این را افرادی مثل خودتان آمادگی برای یک نوع سازشی با رژیم را داشتند.

آقای حکمت : سازش اینقدر نبود که گردن گذاشتن شاه به خواست ما که دومرتبه بشود شاه دموکرات، البته به اینصورت فکر نمی کردیم ولی این هم که تا شاه و رژیم سلطنت نرود فایده ندارد، اینطوری هم فکر نمی کردیم. ما کماکان در آن کوران مبارزه بودیم برای اینکه دیکتاتوری شاه را خنثی بکنیم، شاه گردن بدهد به یک حکومت ملی به برگشتن یک نیروی سیاسی ملی.

سؤال : حالا قبل از اینکه از اینجا برویم به مرحله بعدی دو تا سؤال برای من پیش آمده یکی اینکه آن دوران اولیه که مرتبه اول اصلاً این نهضت دانشجویی تشکیل شد بعد از این جشن عید و اینها، تأثیر مستقیم چه سازمانی و چه فکری رهبران جبهه ملی که در امریکا بودند، حالا شما آقای نقشب را نام بردید، دکتر شایگان یا سیف پور فاطمی یا بقیه، تأثیر آنها چه بود. آیا شما فکر می کنید آنها یک تأثیر مستقیم داشتند روی انسجام این نیروهای دانشجویی؟

آقای حکمت : عرض می کنم که برای ما، شخص من بخصوص، وجود دکتر شایگان اینجا خوب مهم بود، دکتر شایگان در نیویورک زندگی می کرد بعد از اینکه از زندان آمد بیرون آنهم ۳ و ۴ سال بعد از کودتا آمد بیرون بهش آزادی دادند بیاید بیرون آمد بیرون مقیم امریکا شد، خوب این برای من از همان دوران دبیرستان و اینها دکتر شایگان جزو رهبران اصلی جبهه ملی شناخته شده بود و می شناختنش و دورا دور هم بهش علاقه داشتیم، اینجا خوب بصورت خیلی نزدیکی باهاش آشنا شدم من و می آمد در بعضی از این جلسات ما شرکت می کرد، منزلش می رفتیم بعضی وقتها مشورت می کردیم بصورت دسته جمعی باهاش و

خوب تأثیر داشت تأثیر مثبتی داشت، منتها بعد که من نگاه می‌کنم، درارتباط با رهبران جبهه ملی در ایران ما ارتباطی نداشتیم، حالا می‌گویم باز بعضی از اینها خود دکتر شایگان یا شاهین فاطمی داشتند نمی‌دانم، یک دفعه یادم می‌آید نوار مصدق به یک طریقی به ما رسید راجع به ۱۴ مرداد حرفی زده بود و ما آن نوار را پخش کردیم ولی اینکه تماسی داشته باشند به سازمان دانشجویان بگویند چکار بکنید چکار نکنید، نه من فکر نمی‌کنم همچین حرف هائی بود. منتها اینجا، خاطره من است از دکتر شایگان، به تدریج من متوجه شدم ولی کماکان هی به روی خودم نمی‌آوردم در دکتر شایگان من یک حالتی یک رهبر سیاسی را دیدم که فی الواقع محیط بر شرائط سیاسی ایران نبود، کسی بود دکتر شایگان که بیشتر از آنکه آدم سیاسی باشد آدم، چه جوری بگویم، فیلسوف بود یک آدمی بود که علاقمند، البته علاقمند به وجاهت ملی هم داشت، حالا من بقیه را نمی‌شناسم ولی راجع به مصدق هم خیلی می‌گویند، باید بنظر من درست است خیلی دلش می‌خواست وجبهه المله باشد به هر بهائی ولی دکتر شایگان رامن می‌دیدم فی‌الواقع خودش می‌گفت حالا بگذریم از حرف هائی که می‌گفت.

سؤال : چه می‌گفت.

آقای حکمت : تز دکترای من راجع به چیز بود، سیاست خارجی ایران در زمان مصدق سه سالش یا همان دو سال و خورده‌ایش و ۵ سال بعدش در زمان شاه. من این صحبت هائی که جبهه ملی، شخصیت های جبهه ملی در مجلس کردند همش را به دقت خوانده بودم، همان موقع این آثار هویدا بود که اینها معتقدند که ملت را باید یک نحوی راضی نگهدارند، یعنی ملت باید از اینها رو برنگرداند ولو اینکه سیاست های اینها بجائی نمی‌رسید. این بود در همه آن نطق های اینها بخصوص دکتر شایگان، می‌توانید بخوانید. یادم می‌آید یک روزی ما یک جلسه‌ای داشتیم با شایگان همان روزهای اول بود که همدیگر را دیده بودیم در یک جلسه عمومی بود یک کسی یکی از مخالفین مصدق آن موقع می‌آمد و می‌رفت گفت آقای دکتر شایگان شما قبول دارید که دکتر مصدق مرتکب اشتباهاتی شد در مورد ملی شدن نفت و یک فرصت هائی را از دست داد سرسختی بیپوده کرد. دکتر شایگان گفت، بله اشتباه کرد ولی خوب ملت باهش بود و من را و ما را اگر آزادمان بگذارند و تاریخ را بشود عقربه اش را برگرداند ساعت تاریخ را، برگردیم بهمان جای اول گرچه سرما به سنگ خورد ولی ما همان راه را دومرتبه خواهیم رفت یعنی یا بیائید اگر سیاستش را اینطور تعریف کنید، امکانات است، پیشرفت در سیاست مهم است و رسیدن به هدف مهم است اگر اینها را اینطوری تعریف کنید، اینها مردان سیاسی نبودند مردان ایده آلیست بودند تا حد زیاد، مردانی بودند که

بجای اینکه ملت را رهبری بکنند دنبال خواست ها و احساسات گاه به گاه هم غیرعملی و رؤیائی مردم بودند، توجه می‌کنید، مهم برایشان این بود که حرفی بزنند که مردم بگویند به به، ولو اینکه مردم ندانند که حرف اینها به نتیجه میرسد یا نمی‌رسید یا اینکه سیاستشان دچار اشکال می‌شود، حالا تأثیرش را می‌گوئید همین تأثیر شخصیتی بود ما خوشحال بودیم که یک آدمی مثل دکتر شایگان هست و با ما هست و می‌آید در جلسات مهم یک نوع به ما وزنی میداد، یک نوع نقطه امیدی میداد.

سؤال : حالا شما یک گوشزدی کردید قبلاً به این مسئله که فشار دولت ایران و سفارت در زمانی که این سازمان دانشجویی از جنبه صنفی سیاسی شد، شما چه نوع درگیری هائی داشتید.

آقای حکمت : اولاً از نقطه نظر پاسپورت و اینها فقط یکی دو تا کیس (case) بود که پاسپورتها را تمدید نکردند اگر اشتباه نکنم مال باز دکتر فاطمی بود و قطب زاده بود که اینها هم به آسانی توانستند اینجا اجازه اقامت بگیرند، ماندند البته مسئله پاسپورت اینها همیشه گزکی بود برای این فعالیت های ما و تظاهرات و اعتصابات و نمی‌دانم کاغذهایی که به اینها می‌نوئسم که آقا چرا تمدید نکردید، این حداکثری بود که اینها فشار می‌آوردند در ایران به خانواده‌ها کاری نداشتند. پدرم البته بعد که رفتم ایران گفت آقا یکدفعه آمدند خانه ما یک کسی خیلی محترم بود گفت آقا پسر شما در آنجاست خواهش می‌کنم بهش بنویسید که ایشان فعالیت نکنند در این حد. خودم همینطور گفتم از ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۴ یعنی در بحبوحه فعالیت های خودم در سازمان دانشجویی از وزارت فرهنگ بورس می‌گرفتم چهارسال قرار بود به من پول بدهند برای دکترایم و یکبار اصلاً تهدیدم نکردند که قطع کنند و من نه تنها در سازمان دانشجویان بودم یادم می‌آید دوسه تا کنفرانس داده شد در جاهای مختلف.

سؤال : کنفرانس های مختلف.

آقای حکمت : کنفرانس های مختلف می‌کردم یکی در همین دانشگاه مریلند بود اینجا، یک سیمیناری گذاشته بودند راجع به ایران، راجع به مسائل ایران و من هم یک مقاله نوشته بودم راجع به سیاست خارجی ایران و مسئله روابط نظامی ایران، آن موقع قرار بود با شوروی روابط خوب شده بود، یک مقاله نسبتاً تندی که آقا سیاست خارجی ایران مستقل نیست، سیاست خارجی ایران وابسته به امریکاست و غیره، یک مقاله شدیدالحنی، سخنرانش فایده ندارد و یادم می‌آید آنجا صف اول آقای حبیب نفیسی بود که سرپرست وزیر

مختار فرهنگی و سرپرست دانشجویان نشسته بود و من . . . کرد، اینقدر فشار رژیم به دانشجویان به نظر من کم بود که من این جسارت را به خودم دادم بعد از اینکه تمام شد یادم می‌آید دیگر آخرهای این دوران بورس بود چهارسال داشت تمام می‌شد. رفتم پهلوی نفیسی بعد از اینکه سخنرانی مرا شنیده بود، گفتم آقا می‌خواهم شما را ببینم گفت تشریف بفرمائید فردا ببینم. من رفتم فردا سفارت گفتم که آقای نفیسی من هنوز ترم تمام نشده و احتیاج دارم که یکسال دیگر کمکم بکنید و اینها، یعنی می‌خواستم که بورس مرا تازه تمدید بکنند بعد از اینکه حرفم را زده بودم که البته او گفت آقا من می‌نویسم ولی فکر نمی‌کنم برای اینکه مطابق قانون چهارسال بیشتر نمی‌شود. دیگر تمام شد و رفت، ولی در این چهارسال نه پاسپورتم را گرفتند نه نمی‌دانم، من هم خیلی فعال بودم و بیشتر اعلامیه‌هایشان را من می‌نوشتم، یک مجله منتشر می‌کردیم ما در آن دوران مجله به نام مکتب.

سؤال : آنها فکر می‌کنید کارهای شما را مانیتور می‌کردند.

آقای حکمت : کاملاً برای اینکه من به ایران که رفتم در ۱۹۷۴ پرونده را که باز کردند چیزهایی می‌دانستند که من اصلاً بکلی یادم رفته بود که کی در تظاهرات شرکت کردم، چه مقالاتی نوشتم، نمی‌دانم عکس کجا چاپ شده نمی‌دانم سازمان دانشجویان چقدر فعالیت جدی بوده، رفقایی که باها بودند، تمام پرونده قطور خیلی مفصل.

سؤال : حالا شما فرمودید که مجله چاپ می‌کردید.

آقای حکمت : بله، بله یک مجله‌ای ما خارج از سازمان دانشجویان من و ۴ و ۵ تا از دوستان که هم چیز بودند هم ملی بودند هم توده‌ای بودند، خیلی جالب است، محفل دوستان من همیشه جمع اضداد بود، جمع اضداد سیاسی، دوستان خیلی نزدیک من و ما مشترکاً گفتیم مجله بنویسیم، درمی‌آوریم، مجله‌ای درآوریم بنام مکتب که در حدود دو سال ۷ و ۸ شماره‌اش چاپ شد، فصلی بود، من یادم می‌آید برای اینکه بتوانیم دریاوریم احتیاج به چیز داشتیم ماشین تحریر، هیچکس هم بلد نبود من رفتم تحریر فارسی یاد گرفتم، یعنی یک ماشین را یکی از دوستانم رفته بود به سازمان ملل گویا آنجا یا در هیئت نمایندگی ایران رفته بوده یا یک جای دیگر بهر حال یک ماشین تحریر فارسی پیدا کرده بود در خارج نبود، زیاد در نیویورک در ۱۹۶۰، سی سال پیش، آن ماشین را دزدیده بود آورده بود ماشین تحریر فارسی، من با آن ماشین تحریر یاد گرفتم ماشین زدن و مجله را

من ماشین می‌کردم تویش مقاله می‌نوشتم البته مقاله به اسم مستعار می‌نوشتم مثلاً الف. م. هم برعلیه امریکا نوشتیم هم نمی‌دانم راجع به وضع داخلی ایران هم بعد از همین وقایع خمینی و اینها بود در سال ۱۳۴۲ و زیاد. . .

سؤال : آقای حکمت آنوقت شما تا چه سالی جزء این سازمان بودید.

آقای حکمت : من اگر اشتباه نکنم، دیگر خاطرم خیلی گنگ شده، تا ۱۹۶۵ آخرین فعالیتیم یادم می‌آید یک جلسه‌ای گذاشته بودند یک سخنرانی در کلمبیا کردم در دفاع، در انتقاد از دولت برای دستگیری آن کسانی که متهم شده بودند به سوء قصد به شاه.

سؤال : یعنی شما دورانی که کنفدراسیون پیدا شده به سمت چپ رفته بودید، مگر نبود.

آقای حکمت : نه، من فعالیتیم در سازمان دانشجویی از ۶۵ بی‌عده تقریباً رو به کم شدن رفت به دلائل مختلف، خیلی جدی مشغول کار ترم شدم بعد شروع کردم به درس دادن از ۱۹۶۷ در شمال نیویورک در یک دانشکده ای بنام یوتیکا کالج، سه سال آنجا درس می‌دادم و فاصله افتاد بین من و دوستانم و بعد هم اینجا یک مسئله دیگری باید بگویم، نا امید شده بودم از کار دانشجویی.

سؤال : چرا؟

آقای حکمت : برای اینکه اختلافات شخصی را خیلی زیاد دیدم همان چیزی که الان می‌بینم. شخصیتی و شخصی.

سؤال : آن وقت بیلان کار در این دوران برایتان چیز نبود.

آقای حکمت : یک نکته دیگر هم این بود نه، مسئله کافی بودن نبود مسئله این بود که عبث است از ۱۹۶۴، که اصلاحات ارضی و نمی‌دانم و دیگر اصلاحات رژیم کم و بیش موفق شد یا حداقل یک سر و سامانی به وضع داخلی ایران داد، درآمد نفت زیاد شد روابط ایران با دنیا بهتر شد، رژیم شاه مستقر شد

من دیدم که واقعاً این سرو صدای ما دیگر سن منم داشت می رفت بالا، این معنی ندارد یکبار باید بکلی بروم وارد کارهایی بشوم که یک عده‌ای از دوستان ما شدند مثل نقشب، مثل قطب زاده و غیره یعنی تمام زندگیم را وقف مبارزه با رژیم بکنم که نمی‌خواستم اصلاً در وجود من نبود، یا اینکه این کارهای آبکی در سازمان دانشجویی دیگر بدرد نمی‌خورد علنی یک مقاله بنویسیم یکدانه جلسه داشته باشیم و اینها اینکه من کم‌کم گذاشتم کنار و رفتم و یک دلیل دیگر این بود البته می‌دیدم چون آثار موفقیت نبود، این همیشه صادق است در هر جنبش سیاسی اگر شما نبینید این روشنی‌ها را نتوانید ببینید که دارید موفق می‌شوید و طرف موفقیت می‌روید مسائل شخصی و شخصیتی و اختلاف درونی بیشتر می‌شود و بیشتر و بیشتر می‌شود.

سؤال: آقای دکتر شما تا سال ۱۹۷۴ برگشتید ایران.

آقای حکمت: نه.

سؤال: پس آن ۷ سال را تدریس می‌کردید.

آقای حکمت: نه، همش را نه یک مقداری تدریس می‌کردم یک مقدارش را کار می‌کردم برای اینکه دیگر بورسم قطع شده بود یک مقدارش را هم دنبال کار ترم اینها بودم.

سؤال: آن وقت ۱۹۷۴ شما فرمودید برگشتید. قبل از برگشتن یک مشکلی برایتان پیش آمد در این مورد فعالیت‌های سابق.

آقای حکمت: نه. اولاً در این دوره ۷ و ۸ ساله دیگر من تقریباً هیچ فعالیت نکردم هیچ بکلی می‌گفتم ایران که دارد به یک طرفی میرود بعد هم چون دیگر نزدیک می‌شد هرچه بیشتر به آمدنم نزدیکتر می‌شد من می‌دیدم دیگر فعالیت من معنی ندارد من نمی‌خواهم بروم در ایران دنبال کار زیر زمینی، می‌خواهم بروم زندگی کنم و بعد هم شنیده بودم وضع ایران از نقطه نظر اقتصادی و تحولات اجتماعی خیلی بهتر است، حالا سیاست نه، یعنی آزادی مطلقاً وجود ندارد خفقان کامل ولی بهر حال تحولات اجتماعی، مدنی و فرهنگی درش اتفاق افتاده بود، یک نوع رفاه نسبی حاصل شده بود و رژیم کار می‌کند و هیچ خطری متوجهش نیست اینکه من دیدم که اصلاً معنی ندارد فعالیت سیاسی من به آنصورت نیمه وقت معنی ندارد، موقعی که

می‌خواستم برگردم البته یکی از دوستان قدیم من اینجا بود آمده بود به سراغ من شنیده بود که من می‌روم آدمی بنام منصور رفیع زاده که بعد من فهمیدم که با سازمان امنیت بوده، اتفاقاً تا وقتی که خودش گفت، شنیده بودم ولی مطمئن نبودم، آمد گفت آقا تو بیا برو اردشیر زاهدی را ببین که اینجا سفیر بود آن موقع گفتم من بروم ایشان را ببینم که چی بیا ببین، خوب هیچکس هم نمی‌فهمد گفتم مسئله هیچکس فهمیدن نفهمیدن نیست، من بروم اصلاً ببینم ایشان را که چی؟ گفت به دو دلیل یکی اینکه تو می‌خواهی بروی دانشگاه درس بدهی چون پرونده داری، اگر ایشان یک سفارشی بکنی تو آن مسئله ات حل می‌شود دو، حتی ورود به ایران هم ممکن است اول بگیرندت اذیتت کنند فلان و اینها، گفتم آقا من الان ۷ و ۸ سال است کار سیاسی نکردم و پرونده هم داشته باشم اینها فکر نمی‌کنم تا آنجا که من شنیدم خیلی از دوستان رفتند و فعالیت کردند کارشان نداشتند، دلیل ندارد مرا به خاطر فعالیت ۱۰ سال پیشم بگیرند اذیت کنند اینکه من از این بابت نگرانی ندارم، کار دانشگاهی هم من توصیه اینها نمی‌خواهم بروم اصلاً معنی ندارد که من بروم ایشان را ببینم. بهرحال گفتش حداقل از راه زمینی برو، گفتم که چرا، گفت مرز ترکیه بد است و فلان آنجا مأمورین سفارت امنیتی هستند ممکن است ترا بگیرند، و حرفش را گوش ندادم و رفتم، البته ماجرای خیلی مختصری درمرز اتفاق افتاد. آنجا مأمورین گمرک فوراً فهمیده بودند مثل اینکه داشتند اسم مرا، مدتی مرا نگاه داشتند البته با احترام، ۴ و ۵ ساعتی سوالاتی می‌کردند بعد هم ترسیدم که ببرند ولی بهرحال اذیتم نکردند. ایران که رفتم البته من کار دانشگاهی به من ندادند، تمام وقت باوجودی که دردانشکده حقوق رفتیم مصاحبه کردند قبول کردند فقط اجازه دادند من نیمه وقت درس بدهم و سازمان امنیت بار اول دوبار با من مصاحبه کرد بار اول.

سؤال : یعنی تلفن کردند صداتان کردند یا . . .

آقای حکمت : بله بله، نه آمدند دم درب منزل مثل اینکه یک کسی آمده بود من نبودم منزل یک یادداشتی گذاشته بود که خواهش می‌کنیم ایشان فلان ساعت فلان روز بیایند به فلان ساختمان.

سؤال : شما هم رفتید.

آقای حکمت : من هم رفتم، البته با ترس و لرز زیاد، تنها رفتم آنجا مرا ۳ و ۴ ساعتی مصاحبه کردند همانجاست که فهمیدم که اینها چه پرونده کاملی از من دارند.

سؤال : ولی چه می‌خواستند بدانند از شما توی مصاحبه.

آقای حکمت : یک مقداری بود که چکار کردید شما و دوستانتان کی هستند

سؤال : لابد اطلاعات می‌خواستند.

آقای حکمت : من هم چون همه شناخته شده بودند از آن دوران همه را گفتم که کی‌ها بودند فعالین چون همه را می‌گویم کسانی بودند که خودشان مصاحبه شده بودند همه علنی بودند مثلاً دکتر فاطمی، اردلان و فلان و اینها گفتم آقا دوستان من اینها بودند این مخفی نیست فعالیت مخفی هم من نداشتم، می‌دانید که شما این کار را کردید گفتم بله. هی تأکید می‌کردند که می‌دانیم ما، آخرهایش گفتند که خوب حالا ما امیدواریم شما اینجا چرا قصدت چی آمدید، گفتم آمدم کار کنم. نظرت چیست گفتم والله من نظری الان نمی‌توانم داشته باشم من اگر با نظر مخالف و فعالیت سیاسی علیه رژیم اصلاً نیامدم، من اولاً آمدم اینجا وطنم هست دیگر به اندازه کافی بودم کارم را آنجا کردم تحصیلم را کردم آمدم می‌خواهم کار کنم و اینکه ایران چه جوری است من نظرم چه هست این را باید ببینم من مثبت زیاد شنیدم منفی هم شنیدم. شنیدم اصلاحات ارضی خوب بوده پیشرفت شده حالا واقعاً با چشم باز آمدم و قصد فعالیت سیاسی علیه رژیم را هم ندارم بعد گفتند خیلی خوب بسیار خوب راه شما ندارید پس یک خواهشی می‌توانیم بکنیم گفتم چی گفتند که خوب شما اگر دیدید در محیط کارتان هر جا که هستید وارد شده بودم موقتاً رفته بودم سازمان برنامه، یکی از دوستان خوب من احمد اشرف آنجا بود، گفت تو می‌توانی الان بیائی فعلاً تا کاری پیدا کنی دانشگاه فلان اینجا پیمانی کار کن، به من گفتند شما اگر کسی را دیدید برخلاف این چیزی که شما می‌گوئید دارد فعالیت سیاسی شدید علیه رژیم می‌کند به ما خبری بده گفتم والله این کار را من نمی‌توانم بکنم، من خبر نمی‌توانم بدهم اهل این کار نیستم اصلاً معذورم، من اصلاً این جور جلسات نمی‌روم، جلساتی که من می‌روم تازه دوستانه و فلان و اینها جایی من فکر نمی‌کنم بروم که اصلاً همچین حرف هائی زده بشود ولی بهر حال زده هم بشود من متأسفانه این کار را نمی‌توانم بکنم. آن وقت چی گفتند خیلی خوب بروید.

سؤال : چه تیپ آدم هائی بودند.



آقای حکمت : اینها که با من مصاحبه می‌کردند؟

سؤال : بله ، مثلاً از نظر کالیبر آدم خودشان تحصیلکرده بودند.

آقای حکمت : آره من فکر می‌کنم درحد تحصیلات لیسانس داشت آن کسی با من صحبت می‌کرد.

سؤال : ایران تحصیلکرده بودند.

آقای حکمت : آره خارجی یکی دونفر که با من صحبت کردند خارجی تحصیلکرده بودن را نفهمیدم ولی بهرحال به فارسی مسلط بود، خوب به نحوی که صحبت می‌کرد یعنی درحدود لیسانس داشت اینطوری بود و البته در سازمان برنامه به من اجازه ادامه کار ندادند یعنی حتی به عنوان پیمانی.

سؤال : این مشکل به خاطر پرونده تان بود.

آقای حکمت : بله، برای اینکه سازمان امنیت نگذاشته بود قرارداد پیمانی هم با من منعقد نکردند بعد از هشت ماه ولی بعد اینکه مجبور شدم من بروم در یک مؤسسه‌ای بود ظاهراً برای آدمهائی که مشکوک اند از نقطه نظر رژیم باید مواظبشان بود.

سؤال : توی خود سازمان برنامه.

آقای حکمت : نه، نه خارج یک مؤسسه ای بود بنام پژوهشگاه علوم انسانی که خیلی از این چپ‌های قدیمی یا مخالفین قدیمی، ملیون قدیمی ۸ و ۷ نفر تحقیق می‌کردند دستگاه خیلی مرتب و منظمی هم بود درخیابان وزراء. آنجا ما رفتیم یکسال آنجا.

سؤال : آقای دکتر شما آنوقت تا آخر وقت که در ایران بودید همین کار تدریس نیمه وقت را داشتید.

آقای حکمت : تدریس نیمه وقت بعد از آنجا رفتم با یکی از دوستانم که دفترحقوقی باز کرده بود رفتم پهلوی او کار کردم یکسال و نیم آخربود.

سؤال : ولی هیچ موقع با ساواک مسئله تان حل نشد بصورتی که اینها دست از سرشما بردارند بگویند.

آقای حکمت : نه، نه. نشد، تا سه ماه قبل از انقلاب.

سؤال : که ساواک منحل شد.

آقای حکمت : عملاً دیگر ساواک بله، دندان هایش را بقول معروف کشیده بودند و هم دانشگاه ملی که من آنجا نیمه وقت تدریس می کردم هم دانشکده حقوق تهران هردو دومرتبه مرا چیز کردند.

سؤال : مصاحبه کردند.

آقای حکمت : مصاحبه نکردند، گفتند اقا می توانی بیائی درس بدهی تمام وقت، هردوتا تقریباً در یک زمان.

سؤال : و شما تاکی ماندید ایران.

آقای حکمت : من تا سپتامبر ۱۹۸۲ یعنی تا نزدیک سه سال بعد از انقلاب.

سؤال : آن وقت آن موقع توی دانشکاه بودید چه خاطره ای دارید از شروع انقلاب بین استادها و دانشجویان.

آقای حکمت : خاطرات خیلی جالبی دارم این دوران واقعاً جالبی بود برای من خیلی آموزنده بود.

برنامه تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران، مصاحبه با آقای هرمز حکمت قسمت دوم ۱۱ جولای ۱۹۹۰  
واشنگتن، مصاحبه کننده ولی نصر.

سؤال : آقای حکمت داشتید راجع به انقلاب می فرمودید و خاطراتی که داشتید در دانشگاه از زمان انقلاب  
ادامه بفرمائید.

آقای حکمت : اولین خاطره‌ای که من الان فکر می‌کنم شاید جالب باشد مطرح بکنم خاطرات مربوط به  
ماه‌های قبل از انقلاب بود در دانشگاه، در این ماه‌ها همینطور می‌دانید ساواک نقشش بسیار بسیار کم شد  
و اصولاً اقتدار و مشروعیت دولت تقلیل پیدا کرده بود، بهمین تناسب هم فشار دانشجویان بر استادها و  
بر هیئت علمی و اداری دانشگاه اضافه شد، نه تنها دانشجویان، کادر اداری حتی کادر مستخدمین دانشگاهها  
قبل از انقلاب درخواست های بسیار بی سابقه‌ای را مطرح می‌کردند.

سؤال : اینها درخواست ها فعلاً صنفی بود یا . . .

آقای حکمت : درخواست ها بیشترش صنفی بود، بیشتر حاکی از علاقه آنها به مشارکت در کار دانشگاه بود.  
من یادم می‌آید فرض بفرمائید در حدود سه ماه و اندی چهار ماه قبل از انقلاب که در دانشگاه ملی در  
دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی اش مرا دعوت کردند که تمام وقت درس بدهم، یادم می‌آید در جلساتی که  
می‌نشستیم تمام بحث این بود که خوب حالا چه جوری برنامه تدریس را و نحوه اداره کلاس ها را و استخدام  
استادها را با توجه به فشاری که دانشجویان وارد می‌کنند تنظیم بکنیم من الان دیگر خوب یادم نیست که  
در چه مرحله‌ای این فشار دانشجویان و دخالتشان زیاد شد درست در آستانه انقلاب بود یا بلافاصله بعد از  
خروج شاه از ایران بود یا بعد از آمدن خمینی بود ولی یا قبل از انقلاب یا بعد از انقلاب، جالب این است  
آن چیزی که در خاطره من مانده این است بخصوص در دانشگاه ملی و در دانشکده اقتصاد آنجا دانشجویان  
حالت تهاجمی عجیب و غریبی داشتند و متأسفانه، استادها حالت تدافعی فوق العاده داشتند یعنی در مقابل  
هر درخواست دانشجویان هر قدر هم بی رویه و بی منطق حاضر به عقب نشینی بودند و در این وسط همینطور  
که گفتم نگهبان ها و مستخدمین هم علاقه داشتند که در جلسات شورای فرض کنید دانشکده که راجع به  
مسائل علمی می‌نشست شرکت کنند.

سؤال : ولی مسائل در این وسط آدینستریشن چه شد، یعنی خود سازمان، دانشگاه از رئیس دانشگاه تا رئیس دانشکده اینها چه نقشی داشتند.

آقای حکمت : والله من چون همینطور که گفتم نیمه وقت درس میدادم تا آن موقع و واقعاً نه آگاهی داشتم نه تماسی داشتم با هیئت اداری دانشگاه ها اینست که وقتی وارد شدم نمی دانستم اینها چکار می کردند و یا آن موقع چکار می کنند و کاهشی در قدرتشان و تصمیم گیری شان و اینها پیدا شده بود آنچه که من می دانستم فقط دانشکده اقتصاد بود دانشکده اقتصاد علوم سیاسی دانشگاه ملی و بعد هم دانشکده حقوق دانشگاه تهران در این دو مورد آنچه که بنظر می رسید این بود که رئیس دانشکده بویژه رئیس دانشگاه یا کادر اداری نقشی نداشتند تصمیمات معمولاً در شورای دانشکده، تصمیمات مربوط به دانشکده، در شورای دانشکده با حضور استادان و بتدریج با حضور نماینده دانشجویان و گاهی هم نماینده کادر اداری یعنی کارمندان جزء هیئت اداری و حتی مستخدمین انجام می گرفت.

سؤال : آقای حکمت البته یک نکته جالبی را پیش می آورد، چون آنچه که معمولاً برداشت بوده از آن زمانی بود که استادها خودشان بصورت یک نیروی انقلابی پیدا شدند و در بعضی ها بست می نشستند توی دانشگاه، بعد شورای چیز تشکیل دادند دانشگاهیان ایران دائم جلسات داشتند و خودشان به اصطلاح یک حالت ونگارد داشتند در دانشگاه شما این جوری که می فرمودید خیلی جنبه تدافعی داشتند.

آقای حکمت : این را من مخصوصاً تکیه کردم روی دانشگاه ملی، یک تفاوت نمی توانم بگویم خیلی شدید ولی حداقل محسوس و کیفی بود بین وضع استادان و دانشجویان در دانشگاه تهران و دانشگاه صنعتی آریامهر از یک طرف و دانشگاه ملی حداقل در تهران .

سؤال : یعنی محسوس بود که اصلاً بچو بکلی فرق داشت.

آقای حکمت : محسوس بود بکلی نمی توانم بگویم فرق داشت، ولی فرق داشت. در دانشگاه تهران به دلایل مختلف، که حالا من واقعاً نمی خواهم بهش بپردازم و بعضی از ریشه هایش را نمی دانم، اصولاً استادها به نظر می رسید که نسبت به رژیم حالت منفی تر و انتقادی تری دارند تا اساتید دانشگاه ملی بیشتر با دانشجویان همراه هستند، حداقل تلویحاً و رابطه استادها با دانشجویان آنطور که من بطور خیلی محسوسی

برداشت کردم و متوجه شدم نزدیکتر بود و بهمین دلیل هم وقتی بعد از دوسه ماه من ترجیح دادم بروم از دانشکده حقوق تهران برای اینکه در دانشگاه ملی اینقدر وضع بد بود و اینقدر این تنش بین استاد و دانشجو زیاد شده بود و اینقدر دانشجویان بنظر من تجاوز می‌کردند از آن محدوده‌ای که حق داشتند درش فعالیت بکنند و یا مسائل خودشان را مطرح بکنند که من دیدم اصلاً نمی‌شود آنجا درس داد و اینکه رفتم دانشکده حقوق در آنجا آن چیزی که من دیدم این است که اولاً اکثر قریب بالاتفاق استادها مانده بودند دو سه نفر دانشکده حقوق که فرض کنید یک هیئت علمی بیست و چند نفری داشت دو سه نفر بود که رفتند . . . . . در دانشگاه ملی یا حالا همه دانشگاه را نمی‌خواهم بگویم ولی در دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی اش درصد بیشتری از استادها ممنوع التدریس شدند به دانشجویان فشار می‌آوردند حتی آن استادهائی که مانده بودند دانشجویان می‌گفتند امتحان نمی‌دهیم اینها امتحان نباید از ما بکنند و بعد لیست گذاشته بودند روی دیوار که فلان استاد باید برود، فلان استاد باید برود در دانشکده حقوق تهران من یکبار ندیدم یک اسم یک استادی را دانشجویان روی در و دیوار بزنند که این نباید بیاید یا امتحانش را نمی‌دهیم، تمام مانده بودند همینطور گفته بودند به غیر از دو نفر که آنها رفته بودند مرخصی بیرون ایران بودند که برنگشتند ولی دانشجویان هیچ تأکید خاصی روی این مسئله نداشتند و احترام با وجودیکه بعضی از اساتید دانشکده حقوق تهران معروف بودند که اینها در رژیم گذشته مشاغلی هم داشته اند و انتقادی هم نمی‌کردند، سابقه چپی هم ندارند ولی کماکان ابقاء شده بودند، مانده بودند، یک حالت، چه جوری بگویم، یک حالت احترامی بود که در دانشکده حقوق بین استادها.

سؤال : چرا فکر می‌کنید که اون در دانشگاه تهران بود و در دانشگاه ملی وجود نداشت.

آقای حکمت : والله نمی‌دانم، زیاد فکر نکردم، شاید یک دلیلش این باشد که اصولاً سنتاً دانشگاه تهران اساتید را با ضوابط سختی انتخاب می‌کردند. دانشگاه دولتی بود، بهرحال بودجه‌اش دولتی بود ضوابط هم سخت بود شاید البته بعضی از دوستان من که در دانشگاه ملی بودند این نظر را نداشته باشند، من فکر می‌کنم که در طول زمان حداقل در رشته‌های علوم اجتماعی حداقل در دانشکده حقوق و علوم سیاسی اساتیدی که بودند وزن بیشتری داشتند شاید یک مقدار صلاحیت بیشتری داشتند، در دانشگاه ملی نبود البته این قاعده کلی نیست و شاید نفوذ و دخالت سازمان امنیت در دانشگاه ملی بیشتر بود به دلالی، آنهم من مطمئن نیستم بهمین دلیل دانشجویان شاید احترام کمتری برای اساتید قائل بودند در دانشگاه ملی و حالت تعرضی بیشتری داشتند.

سؤال : آقای دکتر شما هردو جا درس دادید دانشگاه تهران و دانشگاه ملی و دانشگاه ملی حداقل اسماً دانشگاه خصوصی بود، آیا شما فرقی در سطح اجتماعی شاگرد به آن نسبت نحوه رفتار سیاسی اش می دیدید یعنی از یک طبقه دیگری آمدند.

آقای حکمت : والله شاید این در اوائل بوده ولی آن سالی که من وارد شدم از ۱۳۷۴ بعد که نیمه وقت تدریس می کردم یک کُورس و دو کُورس در هر دو دانشگاه، نه فرقی من محسوس ندیدم من فکر می کنم که البته سطح آگاهی و معلومات دانشجویان دانشکده حقوق تهران بصورت نه خیلی زیاد ولی بصورت مختصری بالاتر بود شاید کنکورس سخت تر بود، ولی از نقطه نظر هیجان و عواطف و احساسات سیاسی نظر مخالفت نسبت به رژیم من تغییر محسوس، اختلاف مخصوصی بین این دو تا حس نکردم.

سؤال : از نظر فعالیت علمی کادر استادها چطور، کدام دانشگاه درحقیقت زنده تر بود فکر می کنید بین استادها بیشتر کار علمی میشد.

آقای حکمت : والله دانشگاه ها را که من نمی توانم، بگویم ولی بین این دو دانشکده ای که من بودم آن هم را نمی توانم بگویم، ببینید رفتاری من اینست که در این مورد اگر بخواهم نظری ابراز بکنم زیاد برواقعیت مبتنی نیست. این است که من دوره ای که نیمه وقت درس می دادم خوب واقعاً محسوس نبودم، زیاد در این جلسات شرکت نمی کردم آگاه به فعالیت های علمی همکارانم نبودم، من شبی مثلاً دوساعت می رفتم آنجا درس را می دادم می رفتم، جز دوستانی که شخصاً می شناختم. بعد هم سه ماه قبل از انقلاب که وارد شدم اینقدر وضع پاشیده بود دیگر کسی فکرکار علمی نمی کرد تقریباً راکد شده بود و همه گرفتار هیجانات آن دوران شده بودند دوسال بعد هم که بودم در دانشکده حقوق عملاً تعطیل بود و دانشگاه ملی هم من ارتباطم قطع شد، اینکه در این مورد نمی توانم قضاوت بکنم.

سؤال : آقای دکتر شما هیچ خاطره ای دارید از تشکیل این سازمان دانشگاهیان ایران یعنی یک تشکل سیاسی بین استادان درست در ماه های قبل از انقلاب.

آقای حکمت : اطلاع خیلی دقیق ندارم، ولی تا آنجائی که خاطریم هست این سازمان تشکیل شد باز هم همان ۵

۶ ماه شاید قبل از انقلاب تاریخش را مطمئن نیستم که بعد جلساتی هم تشکیل دادند اول در دانشگاه تهران بود که یادم میآید بعد تصمیمی گرفتند دائر براینکه یک اعتصابی بشود، تحصن بشود در دانشگاه تهران آن موقع من باز چیز نبودم، در دانشگاه تهران نبودم، در تحصن هم شرکت نکردم، ولی کم و کیتفش را چه گروهی پیشقدم شد، چه نیروهائی بودند، هدف چه بود اینها را من دورا دور نگاه می‌کردم الان چیزی به خاطر من نمانده.

سؤال : شما با وصف این سابقه فعالیتی که داشتید در خارج از کشور قبلاً هیچ فشار از خودتان یا از جانب دوستان سابق نبود برای اینکه متشکل بشوید و مشارکت بکنید.

آقای حکمت : نه، می‌دانید چرا، فشاری نبود روی من و من هم خودم شاید به دلایل مختلف دیگر علاقه نداشتم که وارد یک نوع حرکت دستجمعی و متشکل بشوم، چرا. بدو دلیل. یکی اینکه واقعاً دیگر سنم از سن فعالیت شدید سیاسی، سازمانی و پشت پرده و مخفی گذشته بود من نزدیک ۴۰ سالم بود. دو، و اینکه حالا چه کار بکنیم تازه از پله اول گام برداریم و سازمان تشکیل بدهیم، واقعاً این فکر را هیچوقت نمی‌کردم. ملحق شدن به سازمان دیگر برای من مقدور نبود برای اینکه سازمانی را نمی‌شناختم آن موقع هنوز اگر سازمانی هم وجود داشت، که داشت، بیشتر مخفی بودند و بهرحال جبهه ملی بود که من یکی دو جلسه یادم میآید رفتم به دعوت یکی از دوستانم قبل از انقلاب در یکی دو جلسه شان شرکت کردم، یادم میآید در میدان ۲۴ اسفند بود، ولی خوب خیلی تحت تأثیر قرار نگرفتم برای اینکه شخصیت ها و آدم هائی که بودند بنظر من آن توانائی احیاء جبهه ملی یا یک فعالیت جدی سیاسی را نداشتند. دلیل مهمتر از اینها این بود که سیر جریان و دگرگونی‌ها و این بهمنی که راه افتاده بود اینقدر سریع و تند بود و هر روز، نه تنها هر روز، هر ساعت چنان تحولات جدیدی اتفاق می‌افتاد و این سنگ های این بنا پائین میریخت که من یا خیلی‌ها مثل من احساس نمی‌کردیم که حالا حتماً تشکیلات جدیدی فعالیت متشکلی کمک چندانی بکند، سیل راه افتاده بود از ۶ ماه از ۷ ، ۸ ماه قبل از انقلاب. سیل راه افتاده بود و در این سیل تنها کاری که من و خیلی‌ها مثل من می‌کردیم اینکه درکنارش برویم و فکر می‌کردیم در آن موقع البته که کم و بیش بطرف جائی دارد می‌رود که ما می‌خواهیم اینست که فکر نمی‌کردیم که یا من فکر نمی‌کردم حرکت فعال متشکل من کمک چندانی بکند.

سؤال : شما آن سال های قبل از اینکه این جریانات شروع بشود وقتی که شروع کردید به تدریس آیا

دانشجویان واقف بودند به گذشته خود شما در سازمان دانشجویان یا آیا رابطه نزدیکتری بین شما و آنها ایجاد می کردید که یک احترام خاصی داشته باشند که شما مخالف بودیدیا . . .

آقای حکمت : چرا، چرا. من نمی دانم که راجع به سابقه من در سازمان دانشجویان در امریکا واقف بودند یا نه. من فکرمی کنم که شاید نبودند یا اگر بودند خیلی خیلی به اسم معدود کسانی که خیلی کنجکاو بودند رفته بودند پرس و جو کرده بودند، ولی به یک چیز واقف بودند، می دانستند که من از تدریس تمام وقت در دانشکده ممنوعم. این را به من از نقطه نظر آنها یک هاله ای از اینکه خوب این معلوم است که با رژیم مخالف بوده و به این دلیل است که نمی گذارند درس بدهد. از این نقطه نظر من فکر می کنم، نه توجه خاص، ولی یک برداشت خاصی از من داشتند، که البته خیلی مشهود نبود، برای اینکه، می گویم تا قبل از اینکه این ۷ و ۸ قبل از شروع انقلاب، یک سال قبل از شروع انقلاب، هنوز هم دانشجویان باز فکر می کردند که رژیم پابرجاست واقعاً دنبال کار درس و اینها بودند و زیاد من آن هیجان و حالت قبل از انفجار را در دانشگاه حس نمی کردم.

سؤال : خوب آقای دکتر حالا شروع کنید به بعد از انقلاب یعنی وقتی که انقلاب وقوع پیوست آن وقت چه بسر دانشگاه آمد چه تحولی شما دیدید.

آقای حکمت : اولاً بسر دانشگاه ها اتفاقی که افتاد این بود که برای مدتی در همان اوان، قبل از انقلاب بعد از انقلاب بود یکی دوسه ماهی، اگر خاطر من نباشد تعطیل شد، دانشگاه روی همین هیجانان مرتب در خیابانها بودند و . . .

سؤال : ولی شما اصلاً از تشکیل این گروه های پاکسازی چه خاطره ای شما دارید، چطور دانشجویان، مستخدمین و . . .

آقای حکمت : این چیز پاکسازی از قبل از انقلاب شروع شد و بعد ادامه پیدا کرد.

سؤال : کی تعیین می کرد این گروه ها را شما فکر می کنید که مثلاً کی عضو این اداره پاکسازی باشد اینها چه جوری افراد را انتخاب می کردند.



آقای حکمت : در، باز هم فرق دارد اینجا، ببینید فرض کنید دانشکده حقوق که من شاهدش بودم در دانشگاه تهران و دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه ملی. در دانشکده اقتصاد که من تا می دانم درسست شب انقلاب درش بودم وبعد رفتم در دانشگاه ملی، تا آنجا که خاطر من هست، مجمعی، شورائی تشکیل شده بود مرکب از استادها و دانشجویان و اگر اشتباه نکنم یکی هم از هیئت اداری و استخدامی اینها بودند.

سؤال : اینها چپ بودند یا مذهبی بودند یا مخلوط بودند.

آقای حکمت : اینها را می گویم، باز فرصت برای من نبود در آن دوسه ماهی که بصورت تمام وقت کار می کردم کاملاً شناسائی کنم، ولی حدسم این است در دانشگاه ملی بیشتر تمایلات مذهبی بود، دانشجویانی که من الان قیافه شان یادم هست و حرف هائی که میزدند، اینها، بیشتر مذهبی، حالا مجاهدین و این نوعها بودند تا چپ مارکسیست خالص و اینها تا آنجائی که من یادم هست لیست درست کرده بودند و جلساتی تشکیل می دادند. من یادم است که چه کسانی باید باشند، چه کسانی باید بروند، یک عده را همان موقع عملاً اجازه ورود بهشان ندادند بیرون کردند. بعضی از اساتید دانشکده اقتصاد ملی هم پیوسته بودند به این کار، چیز. کار تسویه یکیشان آن آقای ابوالقاسم ثمربخش بود که جوان خوبی بود ولی یک کمی تند و احساساتی. من یادم است که این یک دفعه البته من آن روز نبودم، شنیده بودم با تفنگ دم در دانشکده ایستاده بود که یکی از دو سه تا استادها را راه ندهد و به یکیشان هم کشیده ای زده بود، خلاصه از این کارها یکی از استادها می کرد. اینجاست که من می گویم بین نوع معمولاً اساتیدی که در دانشگاه ملی بودند، در این دانشکده بودند و دانشکده حقوق تهران یک کمی فرق داشتند، اساتید دانشکده حقوق یک کمی وزین تر بودند جوان در دانشکاه ملی زیاد بود.

سؤال : اختلاف سنی محسوس بود.

آقای حکمت : اختلاف سنی هم بود حداقل در این مورد هائی که من می دیدم، جوان، تند، تازه کار زیاد بود. بهر حال این بازسازی دانشگاه ملی که من تعقیب نکردم و رفتم، در دانشکده حقوق اصلاً مسئله بازسازی مطرح نبود، حالا دانشگاه دیگر را من نمی دانم در دانشگاه تهران، در دانشکده حقوق تهران مسئله بازسازی

تا آنجائی که من خاطر من مطرح نشد، همانطور که گفتم دو سه تا از استادهایی که قبل از انقلاب، دو سه ماه قبل از انقلاب به دلائل مختلف رفته بودند شاید می‌دانستند شاید حس می‌کردند که دیگر بدرشان نمی‌خورد ایران یا می‌ترسیدند دوسه نفر بود که رفته بودند، اینها را بعد تا آنجائی که من یادم هست اینها در آن جریان اداری افتاد و بعلت غیبت ممتد مثل اینکه مستعفی شناختند. ولی هیچ شورائی، سازمانی برای تصفیه اساتید دانشکده حقوق تهران تا آنجائی که من یادم است ایجاد نشد و همه استادها ماندند البته بعد از انقلاب دو سه تا از استادهایی که در خط بودند یا سازمان امنیت نگذاشت، مثل من دکتر عباس میلانی اینها را بلافاصله تصویب کردند که بصورت تمام وقت درس بدهیم. به غیر از این اخراجی را من یادم نیست که شورای دانشکده حقوق. نکته دیگر، در دانشکده حقوق تهران شورا کماکان شورای اساتید بود.

سؤال : دخالت از طرف دانشجویان نمی شد؟

آقای حکمت : یکی دو جلسه شورا تشکیل جلسه داد و دعوت کرد از نمایندگان دانشجویان که بیایند حرفشان را بزنند ولی شورای دائمی مرکب از اساتید و دانشجویان را دانشکده حقوق تهران زیربار نرفت یا من حتی یادم نیست که دانشجویان چندان فشاری هم آورده باشند که همچین شورائی . . . .

سؤال : آن وقت بعد از این غائله دانشگاه فرمودید بسته شد.

آقای حکمت : دو سه ماه که درطول انقلاب، از فرض کنید من فکر می‌کنم اواخر بهمن بود، شاید اواخر دی بود که آن تظاهرات خیابانی، اعتصاب دانشگاه تهران، تحصن شروع شد این یادم هست تا اسفند، یعنی یک فاصله دو ماهه دانشگاه ها بکلی تعطیل بود. از اسفند شروع شد کم‌کم، دانشکده حقوق تهران یادم می‌آید اواخر اسفند باز شد کلاس ها هم تشکیل شد، یادم می‌آید که آخر اسفند هم باز در دانشگاه ملی کماکان درس می‌دادم و آرامش ظاهری بود، البته درصحن دانشگاه دیگر تجمع و سخنرانی و بحث و اینها مفصل بود، یادم می‌آید درصحن دانشکده نزدیک مسجد، دانشگاه تهران یک تانکی هم آورده بودند اینها می‌رفتند بالای تانک سخنرانی می‌کردند، یادم هست گروه هائی از این گروه های چپ اسلحه هم داشتند طرز کار با اسلحه را کلاس آموزش اسلحه داشتند توی همان فضای باز، این مثلاً یکماه بعد از انقلاب بود، هنوز اسلحه‌ها جمع نشده بود و محیط متشنج بود، بحث بود درخارج ولی کلاس ها تشکیل می‌شد

سؤال : آن وقت کلاس ها به روند عادی تشکیل می‌شد.

آقای حکمت : به روند عادی کلاس ها تشکیل می‌شد برای اینکه بچه‌ها درعین حالی که خوب دراین جریان سیاسی شرکت کرده بودند یا علاقه داشتند، می‌خواستند کار تحصیلشان تمام بشود بالاخره عمرشان بود علاقه نداشتند که الی ابد کلاس ها تشکیل نشود و اینها لیسانسشان را نگیرند و . . .

سؤال : هیچ سعی استفاده از زور اسلحه در حال گرفتن نمره و امتحان و اینها می‌شد.

آقای حکمت : ابد، تا آنجائی که من درمورد خودم مربوط است، در دانشکده حقوق تهران مربوطه بهیچوجه، در دانشگاه ملی من یادم است که موقع همان امتحان نیمه سال بود بعد از انقلاب بود، قرار بود امتحان بدهند اینها می‌گفتند فلان استاد و فلان استاد، درس ها را آنها داده بودند می‌گفتند اینها حق ندارند بیایند امتحان خودشان را بدهند، و این در شورا مطرح شد و من خیلی به شدت مخالفت کردم، بعضی از دانشجویان که فهمیده بودند در دانشگاه ملی بخصوص که حالا من یکی دوفتر دیگر آمده بودیم، خیلی علاقه داشتند که من مثلاً جای فلان استاد بروم امتحان کنم گفتم من نمی‌کنم، بهیچوجه. می‌گفتند او نمی‌تواند بیاید، گفتم اگر حتی نتواند بیاید، و شما به نظرم بدون دلیل دارید این کار را می‌کنید، هیچ حقی ندارید، تا وقتی که استاد رسماً اگر محاکمه ای هست اگر جرمی مرتکب شده باید معلوم بشود و شما نمی‌توانید همینطور بگوئید که استاد نیاید. حالا می‌گوئید نمی‌گذارید بزور نیاید سؤالش را باید خودش تعیین کند بنویسد، من نمی‌نویسم او درس داده، در این حد بیشتر نبود که مثلاً بگویند کدام استاد امتحان بدهد. ولی اینکه نمره بخواهند بزور نمره بخواهند بگیرند، نه من این را ندیدم.

سؤال : آن وقت چه زمانی شما دفعه اول فشار حکومت را روی دانشگاه حس کردید یا فرض کنید برخورد بین نیروهای چپ و مذهبی و اینها را در دانشگاه شروع کردید به حس کردن.

آقای حکمت : این جالب است برای من و یکی از عوامل بیدار کننده سیاسی برای من بود که فشار درمحیط دانشگاه، برخلاف آنچه که همیشه تصور می‌کردیم یا روشنفکران ایران می‌کردند یا من می‌کردم، فشار دولتی نیست فشار سیاسی می‌تواند فشار غیر دولتی باشد و از گروه های سیاسی دانشجویی داخل دانشگاه وارد

بشود.

سؤال : تجربه تازه ای بود.

آقای حکمت : تجربه تازه بود، بعد از انقلاب، البته خوب من این را باید بگویم اینجا تقریباً دو سه روز بعد از انقلاب بود فی الواقع با دیدن صحنه‌های رفتاری که با آن اسرا کردند در تلویزیون آن سپهبد نصیری و رحیمی و اینها که دکتر یزدی آمد و با آن وضع فجیع، بعد از اینکه اینها را اسیر کرده بودند، شروع کرد به فحاشی کردن و تهدید کردن و اینها آثار کتک و اینها را دیده بودم اولین شوک خیلی مهمی بود که من خوردم، بعد هم بفاصله دو سه روز واقعاً من حس کردم که از یک خواب گرانی بیدار شدم، من فکر می‌کنم بهیچوجه تنها نبودم خیلی‌ها مثل من بودند.

سؤال : چرا؟ چه چیزی شما را . . .

آقای حکمت : چرا به این دلیل خیلی روشن.

سؤال : اولاً خوابتان چه بود.

آقای حکمت : خواب گران من این بود که یک رژیم پهلوی، رژیم ۲۵ ساله پهلوی بعد از سقوط دکتر مصدق، این رژیم رژیمی است که در ایران کار چندانی نکرده و اگر کرده بعلت تنها اختناق سیاسی محکوم . . . (پایان نوار ۱ ب)

### شروع نوار ۲ آ

مصاحبه با آقای حکمت ۱۱ جولای ۱۹۹۰ نوار دوم.

سؤال : می فرمودید اگر هم کاری تازه کرده باشد.

آقای حکمت : به علت نقص های سیاسی اش، به علت تمرکز قدرت، به علت دیکتاتوریش محکوم به رفتن بود.

دو، خواب گران این بود که فکر می‌کردم من، باز هم مثل خیلی دیگر کسان، که تقریباً هر نوع رژیمی در ایران سرکار بیاید از نقطه نظر سیاسی حداقل بهتر از رژیم شاه است. سه، فکر می‌کردم که در نبود نیروهای مؤثر سیاسی دیگر مثل جبهه ملی و غیره، نیروهای سیاسی ملی، نیروی سیاسی مذهبی قابل کنترل است و نیروی سیاسی مذهبی که در رأسش آقای خمینی بود، این نیرو نیروئی نیست که بتوانند از لحاظ کنترل دولت و حفظ قدرت و ادامه اداره مملکت سرچاپش بماند و بنابراین نقش محلل را بازی خواهد کرد و به فاصله کوتاه یا کم و بیش قابل تحملی جانشین دیگری خواهد داشت که آن جانشین از حکومت، از رژیم پادشاهی بهتر خواهد بود. این سه فرض هر سه نامعقولی بود که من داشتم که براساس این سه فرض نامعقول بود که من نسبت به این انقلاب و این حوادث احساس خوبی داشتم، ولی همانطور که گفتم بلافاصله بعد از انقلاب این دانه دانه این فرض های من شکسته شد.

سؤال : هر کدام چه جوری شکسته شد.

آقای حکمت : اولین فرضی که شکسته شد این بود که این مسئله فشارهای سیاسی، مسئله کوبیدن مخالفین، مسئله شکنجه دادن، مسئله کشتن، مسئله نابود کردن مخالف این نه تنها هیچ تغییری درش پیدا نشده بصورت خیلی وحشیانه‌ای دارد مطرح می‌شود که همانطور گفتم آن تصاویری بود که من آن شب اول رفتار با نصیری، با وجود اینکه من نسبت به تیمسار نصیری بسیار حساسیت داشتم بسیار، شاید بگویم یکی از سنبل های اختناق رژیم برای من او بود، فکر می‌کردم که این در همه عمرش جز اینکه بگوید و اجازه شکنجه بدهد کاری نکرده واقعا برای من شخصیت محبوبی بهیچوجه نبوده. معذک آن صحنه را که دیدم که این با صدای گرفته آمده با صورت زخمی و دارد حرف میزند و اینها احاطه‌اش کردند مثل یک قشون وحشی، یکپهرو اصلاً گفتم پیش خودم که این چیزی نیست که من فکر می‌کردم اتفاق افتاده، این آدم ها را باید می‌گرفتند ولی این طرز رفتار نیست. من هیچوقت انقلاب که ندیده بودم بهرحال، هرچند به خودم بگویم که انقلاب همین است باز هم راضی نمی‌شدم. دو، بلافاصله چند روز که این دستگیری ها ادامه پیدا کرد و محاکمات سریع شروع شد، خمینی یک بار یادم می‌آید راجع به هویدا گفته بود که، همان یک ماه بعد از انقلاب بود، که هویدا جانی بالفطره است و جرمش مسلم است و فقط باید احراز هویت بشود و اعدام بشود، محاکمه‌ای ندارد، این هم از سخنانی بود که من شنیدم که متوجه شدم که آخوندها نه تنها قصد ماندن دارند، ابزار قدرت هم می‌دانند که چی هست و به وحشیانه‌ترین وضع هم می‌خواهند بمانند. یادم می‌آید در، پرانتز بازکنم اینجا فردای آن روز که خمینی حرف زد من سر کلاس درس رفته بودم، این هم باز آخرین کلاس های

دانشکده ملی بود، که همین مسئله را مطرح کردم گفتم آقا این انقلاب را ما فکر می‌کردیم شد برای اینکه موازین حقوق بشر رعایت بشود، هرکسی که متهم است اجازه دفاع از خودش داشته باشد و دادگاه صالحی با هیئت منصفه تشکیل بشود و به جرمش رسیدگی بشود این مهم نیست کی بود شمر را هم اگر بگیرند، یادم می‌آید لغت شمر را بکار برم. شمر را اگر بگیرند بی محاکمه نباید بکشانش که یکم دیدم شلوغ شد، این دانشجویان خیلی مسلمان دستشان را بلند کردند که آقا این حرف چه هست می‌زنید ایشان فلان هستند و امام گفتند، گفتم من با همه احترامی که خوب اینجا دیگر مجبور بودم برای امام قائلم، این حرف ایشان را بهیچوجه نمی‌پسندم که یعنی چه؟ انقلاب شده، تمام شده، حالا بهشان، دولت هم مسلط است برامور، احتیاجی به این تندروی‌ها و این محاکمات اختصاری نیست، ایشان را باید هرکسی را باید محاکمه بکنند، محاکمه قانونی بکنند، محاکمه با همه موازین انسانی و حقوقی. بهرحال این یادم است بعد هم خوب جریانات دیگر پیش آمد هم کشتار و اختناق و اینها من متوجه شدم که این فرض‌های من تمام باطل بود و حداقل درمورد خشونت و آزادی سیاسی هم همچین سوداهائی نمی‌شود در سرداشت که این رژیم می‌آید و آزادی سیاسی میدهد و بعد بلافاصله فشارهای روی زن‌ها زیاد شد و این برای من خیلی خیلی جالب بود، من می‌دانستم ولی فکر نمی‌کردم به این شدت و به این حدت، مسئله حجاب و کتک زدن غیره و اینها، یکم متوجه نکته دیگر شدم که آقا برای جامعه‌ای حقوق و آزادی‌های سیاسی گرچه مهم است، بخشی از حقوق و آزادی‌های بشر هستند در هر جامعه، و این را من تا آن موقع من متوجه نبودم، برای من مسئله حقوق سیاسی یعنی کسی یک روزنامه نویس، یک مخالف، یک منتقد دولت بیاید حرفش را بزند و روزنامه اش را بنویسد و حزبش را داشته باشد مهمترین آزادی بود، یعنی آزادی بود که همه را تحت الشعاع قرار می‌داد، آن موقع من متوجه شدم که آزادی‌های دیگری هست، حقوق دیگری هست برای بشر که اینها هم خیلی مهم‌اند. حالا ممکن است از آزادی سیاسی مهمتر نباشند، و شاید هم نیستند، ولی بهرحال تک تک اینها را باهم جمع کنید یکسری، یک مجموعه‌ای از حقوق آزادی‌ها می‌شود که زندگی را برای بشر می‌تواند خیلی تلخ بکند و خیلی آسان بکند، منجمله همین آزادی زنان، آزادی حرکت، آزادی معاشرت، آزادی نوشیدن، آزادی لباس پوشیدن، آزادی خواندن، آزادی هنری، آزادی فرهنگی همه اینها را یکم من دیدم که اینها همه را بقول امریکائی‌ها تیکمن فورگرانتند، گرفته بودیم، یعنی چیزی بود که فکر می‌کردیم جزء طبیعی زندگی جامعه ایرانی در زمان شاه است، دیگر کسی نمی‌تواند بگیرد، اینها طبیعی است همه جای دنیا دارند ما هم داریم، یکم دیدیم که نخیر اینها را هم می‌شود گرفت از آدم و اینها بود که من گفتم از خواب گران بیدار شدم واقعاً همین بود.

سؤال : شما این مسائل را بحث می‌کردید، فرض کنید بین دوستان و روشنفکر خودتان.

آقای حکمت : بعد از انقلاب ؟

سؤال : یعنی وقتی که این حالت در شما و در خیلی ها بود ولی آیا راجع به این بحث می‌شد یا . . .

آقای حکمت : بله، بحث می‌شد. متأسفانه دو سه ماه بعد از انقلاب این بیدار شدن برای آدم‌ها مختلف بود، بعضی‌ها ناگهانی بیدار می‌شدند و بکلی تغییر جهت می‌دادند بررسی دردناکی می‌کردند از گذشته فکری و فلسفی و سیاسی خودشان، بعضی‌ها بتدریج، بعضی‌ها سعی می‌کردند عقبش بزنند به تعویقش بیندازند بعضی‌ها فکرمی‌کردند هنوز زود است قضاوت کردن، این نتایج انقلاب است، لوازم انقلاب است، ضروری است اینست که بحث کردن زیاد آسان نبود و همه این جریان‌ها را همه این فشارها تضییقات را وحشیگری‌ها را بعضی‌ها می‌گفتند خوب آقا این موقتی است این میرود خوب رژیم سابق بودند همه، بیشترشان هم خیانت کردند نمی‌دانم، فلان کردند و اینها، حقشان بود همه انقلابات این است بعضی‌ها مثل من می‌گفتند نه همچین چیزی نیست و این موازین اگر حالا حفظ نشود هیچوقت حفظ نخواهد شد و آثار این جمله خوب حاج سیدجوادی بود که صدای پای فاشیسم می‌آید این را بعضی‌ها زودتر حس کرده بودند، بعضی‌ها نه، اینست که بحث می‌شد ولی خوب بحث دوستانه می‌شد، بعضی وقت‌ها سرکلاس‌ها بحث می‌شد، خیلی بحث می‌شد و من یادم است که مثلاً در دانشکده حقوق دو سه ماه بعد از انقلاب بود من یکی از همکاران خیلی دانشمند و عزیز من این دکتر ناصر کاتوزیان بود آدم واقعاً باسوادی بود تمایل مذهبی داشت و خیلی مورد احترام دانشجویان بود و خیلی هم بنظر من انسان ایران‌دوست وطن پرستی بود یادم می‌آید که دو سه ماه بعد از انقلاب بود و خیلی هم نسبت به رژیم شاه حساسیت داشت.

سؤال : استاد دانشگاه؟

آقای حکمت : ناصر کاتوزیان رئیس دانشکده حقوق شده بود استاد دانشکده حقوق تهران بود، حقوق مدنی. و این را در زمان شاه از دادگستری اجازه نداده بودند کار کند برای اینکه درمورد یک پرونده‌ای بهر حال حرف مافوقش را نشنیده بود، کاری ندارم به آن، ولی در دانشکده حقوق و نسبت به رژیم بسیار منتقد بود، بعد از دو سه ماه یادم می‌آید یک روزی رفتم اطاقش، همین بساط پیش آمده بود یک مقدار شکنجه یک

مقدار از اینها گفتم آقای دکتر من دارم کم کم حس می‌کنم که اشتباه کردم همینطوری می‌دانستم که تمایلات مجاهدین را هم دارد برای اینکه پسرش مجاهد بوده و بعد هم خانمش خواهر همین حاج سیدجوادی بود، گفت چطور؟ گفتم که اشتباه کردیم این بود چیزی بود که ما می‌خواستیم؟ آخوندها دارند اذیت می‌کنند و فلان و اینها من دارم حس می‌کنم که رژیم شاه اینقدر هم بد نبوده درمقابل اینها. گفت نه آقا، اسم پهلوی را هم نمی‌شود آورد و آن تمام شده، و از این حرفها نمی‌شود زد. این هم یک تیپ که حالا او هم بعد از سه و چهار سال همان نظر مرا پیدا کرد، بعد آن هم منفصل ابد، همان زمانی که من بودم یا دو سال بعد از انقلاب، منفصل ابد از خدمات دولتی شد برای اینکه یک مقدار احساسات نسبت به مجاهدین داشت و اینها که من حدسم اینست که الان باهاش صحبت کنم او هم مثل من می‌گوید آقا ببخود این انقلاب شد حدسم اینست که نمی‌دانم. مقصودم اینست بتدریج این بیداری اتفاق افتاد. حالا راجع به فشار صحبت می‌کردم، که یک فشار دولتی بود، یک فشار دیگری که بعد از انقلاب متوجه شدم، البته در آن موانع نبود، دانشجویان خودشان، اگر مملکت براساس ضوابط سالم حقوقی و سیاسی قائم نباشد، دانشجویان هم در دانشگاه می‌توانند، اگر بخصوص تشنت زیاد بشود، اختلافات شدید بینشان باشد، درس دادن را مشکل کنند و محیط آزاد علمی را از بین ببرند. دولت هم می‌تواند، دانشجو هم می‌تواند، من فکر می‌کردم بعد از انقلاب آزادی علمی استادان از قبل از انقلاب، حتی آن ماه‌های اول، قبل از آنکه آخوندها کاملاً مسلط بشوند، کمتر از زمان شاه شده بود. زمان شاه شما آزادی نداشتید راجع به دو سه مطلب خیلی صحبت کنید، یکی اینکه انتقاد از اوضاع اجتماعی سیاسی ایران، یکی هم تعریف از مارکسیست می‌کنید، ولی مارکسیست را می‌توانستید درس بدهید، نمی‌دانم اروپای شرقی را می‌توانستید درس بدهید، راجع به ویتنام و امریکا می‌توانستید انتقاد بکنید از غرب می‌توانستید انتقاد بکنید، فقط راجع به سیاست خارجی ایران و دوره رضا شاه اینها در این حدود نمی‌توانستید. بعد از انقلاب شما هر مبحثی را می‌خواستید بحث بکنید نگران بودید که دانشجو چکار می‌کند. دانشجو مذهبی چکار می‌خواهد بکند، چپ می‌خواهد چکار بکند ضد اسرائیلی می‌خواهد چکار بکند ضد فلان . . . . من یادم است باز یک درسی داشتم راجع به خاورمیانه و راجع به روابط اعراب اسرائیل که من در امریکا هم درس داده بودم خیلی علاقه داشتم و مطالعه می‌کردم. در چند جلسه گفتم آقا این رابطه اختلافات بین اسرائیل و اعراب را به این سادگی نمی‌شود تجزیه و تحلیل کرد که آقا این امریکا چیز مستقیم است، امریکا عاملش است، اسرائیل پایگاه امریکاست و تمام تقصیرات به گردن اسرائیل است همه حرفها به گردن فلسطینی‌هاست و اینها، این چیزها نیست. تاریخ را شما نگاه بکنید ببینید که مثلاً در تشکیل دولت اسرائیل روسیه هم همانقدر دخالت داشت که امریکا و در مورد جنگ نمی‌دانم ۱۹۶۷ بین اعراب و بین مصر و اسرائیل، اعراب این قدرها بی‌تقصیر نبودند، تحریکاتی می‌کردند،



یا اینکه اگر فلسطینی‌ها. فرض بفرمائید که قدری عاقلتر بودند، واقع‌گراتر بودند، به این وضع نمی‌افتادند که هر سه جنگ ببازند برگردند باز بگویند که آن چیزی که جنگ قبل قبول نداشتیم حالا قبول کنیم. بهر حال از این حرف‌ها می‌زدیم، که آن وسط‌ها دو سه نفر بلند شدند آقا این حرف‌ها چه هست می‌زنید شروع کردند سخنرانی کردن، یک توده‌ای سخنرانی کرد و فلان شما این کانون آتش افروزی است و فلان من گفتم نه آقا دلیل و مدرکی دارید بیاورید تمام شد، عصری رفتم با یکی از همکاران صحبت می‌کردم گفتش آقا تو چه گفتی امروز، گفتم یعنی چه، گفتش که راجع به اسرائیل چه گفتی، گفتم آقا آن حرف‌هایی که همیشه می‌زنم آنجا هم گفتم، گفت به دارند می‌پنجاند که تو صهیونیست هستی یعنی حکمت از کجا آمده بعضی‌ها که ترا نمی‌شناسند، این چه جور شده، این حرف‌ها را می‌زنند. خلاصه آن به من توصیه می‌کرد، همین دوست خودم بود عباس میلانی، که آقا کوتاه بیا، گفتم یعنی چه کوتاه بیایم درس می‌دهم می‌روم اصلاً اتفاقاً رفتم فردایش سرکلاس سه جلسه بعد گفتم آقا شنیدم این حرف‌ها را هم راه انداختند اینجا، هرکسی حرفی دارد بیاید با من خود من همین جا مطرح کند صحبت کند، اگر استدلال دارید بکنید اگر ندارید می‌خواهید مرعوب کنید درمورد من یکی که اشتباه می‌کنید، من حرفی را که می‌زنم اینجا سعی می‌کنم دلیل هم برایش بیاورم و شما هم حرفی دارید می‌خواهید ردش کنید بیاورید اینجا جلسه باز است من همیشه به شما حق می‌دم حرف بزنید، مقصودم این است، که حالا دیگر راجع به مذهب و اینها که دیگر هیچی یا راجع به سیاست خارجی شاه که من کم کم با نور جدیدی می‌دیدم، یادم می‌آید بحثی می‌کردم که آقا درمورد شاه استفاده‌ای که او کرد از تضاد بین امریکا و شوروی بسیار استفاده جالبی بود. همین کار را مصدق خواست بکند نتوانست، برای اینکه خوب به دلائل مختلف نه خودش به اندازه کافی وارد بود و نه آن موقع شرائط بین المللی اجازه می‌داد ولی شاه توانست از این اختلاف بین شوروی و امریکا استفاده کند و یک مقدار مزایائی بدست بیاورد این را منکرش نمی‌شد شد. باز هم دیدم دارند شلوغ می‌کنند که آقا شاه این همه سیاست داشت، غلط بود هر حرفی می‌زدیم بهر حال توی دانشجویان، آن موقعی که جلسات بود. بعد البته دیگر تعطیل شد، انحلال دانشگاه را اعلام کردند یادم می‌آید ۷ و ۸ ماه بعد از انقلاب بود که بعثت زد و خوردها و بعد اینها ترسی که داشتند از دانشگاهها و نیروهای چپ زیاد درش بودند و اینها حاضر نبودند درمقابل فشارهایی که رژیم وارد می‌آورد ساکت بنشینند، اینها شروع کردند به آغاز تعطیل دانشگاه حالا من یادم نیست قبل از تعطیل دانشگاه بود یا بعدش که فعالیت دوباره سیاسی شروع شد، حالا ما گرفتار شدیم باید از حالا شروع کرد یک مقاومت منظم کرد.

سؤال: بین کی؟

آقای حکمت : بین اساتید دانشگاه، بین اساتید دانشکده حقوق، که یادم میآید اولین اعلامیه انتقادی را ما در مورد مسئله شکنجه نوشتیم، فکر می کنم سه، چهار تا اعلامیه نوشتیم، یکی شکنجه بود، یکی مسئله اشغال سفارت امریکا بود، یکی مسئله قرارداد الجزیره بود که منجر شد به آزادی گروگان های امریکائی و در همه اعلامیه هایشان انتقاد سخت کردیم از رژیم که منجر شد به اینکه احضاریه از دادسرای انقلاب برای آنهائی که امضاء کرده بودند، همه امضاء نکردند اکثریت امضاء کردند، من جمله من که آقا فلان تاریخ بیا به دادسرای انقلاب، و بهر حال، راجع به فشار و اینها که می گوئید در تدریس و اینها در سرکلاس درس این توضیقات بود دانشجویان بودند تا آن وقتی که آزادی داشتند که می خواستند محدود بکنند استاد را، البته اکثریت دانشجویان نه همیشه اقلیت بودند، کسانی که فعالیت سیاسی خیلی جدی داشتند و معتقد بودند و می خواستند کنترل بکنند که مذهب یون بودند و چپ ها بودند، مارکسیست ها، توده ای ها بودند اقلیتی ها بودند و مجاهدین هر کدام می خواستند که نقطه نظر خودشان را در کلاس حاکم بکنند.

سوال : آنوقت شما کی واقف شدید به این تنش بین خود این گروهها و این چطور توی دانشگاه پیاده شد یعنی شما اشاره کردید به اینکه چپ زیر بار رژیم نمیرفت دانشگاه را منحل کردند ولی شما بین خود دانشجویان .

آقای حکمت : بین دانشجویان تنش بود، ولی تا آنجائی که من یادم است در محوطه دانشگاه تنش بین اینها منجر به زد و خورد نمی شد، اینها هر کدام یادم میآید غرفه هائی داشتند توی سرسرای دانشکده حقوق تهران میز داشتند طبقه دوم، کتاب ها و نشریات خودشان را می گذاشتند در آن ۵ و ۶ ماه اول که آزادی ها بوده بحث می کردند جدل می کردند سرکلاس می نشستند باهم یکی بدو می کردند ولی معلوم بود که تشکیلات خودشان را دارند، به دلائلی، شاید این دلیل که دشمن اصلیشان خارج نشسته و آماده است که بکوبدشان و به زودی خواهد کوبیدشان، که رژیم باشد، اینها باهمدیگر زیاد زد و خوردی نمی کردند، حزب اللهی ها هنوز به آن صورت متشکل نشده بودند شاید آن زمان، ولی مجاهدین و چپ و توده ای ها و فدائیان اینها، می گویم در تنش و بحث باهم بودند ولی زد و خورد و اینکه همدیگر را سرکوب کنند و بیرون کنند و اجازه ندهند و اینها نبود.

سوال : شما دیگر هیچوقت بعد از اینکه دانشگاه را بستند بعد دوباره درس دادید در دانشگاه.

آقای حکمت : نه دیگر، من تا وقتی که خارج از ایران دانشگاهها باز نشد دانشگاه بلافاصله بعد از اینکه من آمدم بیرون دوسه ماه بعد باز شد. دریک دوره یکساله ونیمه ای اساتید دانشگاهها می نشستند و تحقیق می کردند.

سؤال : بهتان حقوق می دادند.

آقای حکمت : بله، حقوق می دادند تحقیق می کردند البته چیز جالب دیگری اتفاق افتاده بود و آن این بود برای تهدید فکر می کنم اساتید بود شاید، دو کار کرد رژیم، یکی اینکه بتدریج یک سری از این دانشجویان حزب اللهی را بعنوان نمایندگان شورای نظام دانشگاهی، نظام اسلامی دانشگاهی، یک چیزی درست کرده بودند، یک کمیته ای بنام اینکه کنترل کند بر دانشگاه که تویش بیشتر همین دانشجویان بودند. اینها را می فرستادند که با ما صحبت کنند یا از ما بپرسند که شما دارید چکار می کنید، این تحقیق را که گفتید می کنید کردید نکردید فلان، که من یادم است می گفتم آقا من اینها را نمی پذیرم. به رئیس دانشکده هم گفتم من با هیچ دانشجویی که بیاید با من صحبت بخواهد بکند من اصلاً صحبت نمی کنم. یک کار دیگر بیشتر هم نکردم اینها با چادر مثلاً دانشجوی چادری می آمد می خواست از من سؤال کند تحقیق کند که من دارم چکار می کنم برای گزارش، یک کار دیگر هم کردند اینکه دو سه ماه بعد از تعطیل شدن دانشگاه ساعت گذاشتند از این ساعت هائی که کارگران می روند کارت میزنند تویش اول و بعد می آیند و گفتند که استادان باید بیایند صبح ساعت ۸ بیایند ۴ هم باید بروند این کارت را هم باید بزنند که این اصلاً با روحیه دانشگاهی بخصوص دانشگاهی ایران و اینجا هم جور در نمی آید استاد می تواند برود توی خانه اش تحقیق کند می تواند، ۸ تا ۴ بعد از ظهر نیست، کارمند نیست اصلاً حالت این بود که به نظر من می خواستند این را تحقیر بکنند که ما همه بخصوص در دانشگاه، بعضی دانشکده ها تا آنجا که من یادم است شنیدم قبول کرده بودند ما متفقاً گفتیم قبول نمی کنیم، آنوقت کاری که کردند، حقهای که زدند این بود که ما که مثلاً وارد می شدیم هراستادی که وارد می شد یک پیشخدمت آنجا ایستاده بود می شناخت همه را دیگر. او بجای ما میرفت کارت را میزد ولی ما گفتیم ما مطلقاً هیچ کاری به این نداریم البته هیچوقت سرساعت و اینها کسی نمی رفت، هر وقت که می خواست میرفت عملاً درحقوق اینها تأثیر نکرده بود تا آنجائی که من یادم است، شاید مثلاً مختصری ولی مثل اینکه مختصری بعنوان باز. ثوکن کم کرده بودند ولی چیز نشده بود، نه من درس ندادم.

سؤال : شما ولی هیچ فعالیتی با این احزابی که فرض کنید مثل جبهه دموکراتیک ملی و یا خود جبهه ملی که بعد شروع کردند کم فعالیت علیه رژیم شما هیچ شرکت کردید دراین.

آقای حکمت : نه. من دیگر بعد از این جریانات هیچ کدام از اینها را باز با مزاج سیاسی خودم موافق ندیدم، نسبت به تضيیقاتی که اینها فراهم می‌کردند علیه همه گروهها منجمله مجاهدین و من حساسیت نشان می‌دادم گفتم یک اعلامیه هم امضاء کردم که آقا شکنجه حق ندارید بکنید هرکه می‌خواهد باشد مجاهد باشد فلان باشد، ولی اینکه بگروم بطرف یک گروه خاصی نه، چرا دلیل عمده اش این بود که من اینقدر درشرف تغییر عقائد سیاسی و ارزش های سیاسی ام و تجزیه و تحلیل سیاسی گذشته ام بودم که نمی‌خواند عقاید دیگر با هیچکدام از اینها، نه با جبهه دموکراتیک می‌خواند، برای اینکه دیدم باز اینها کماکان رژیم شاه را مطلقاً محکوم می‌کنند کماکان مصدق را بعنوان قهرمانی که هیچ خطا نکرد می‌شناسند و یک عده اشخاصی هم آن دور و برها بودند که من نسبت به اینها اصلاً علاقه‌ای نداشتم اینست که وارد نشدم. گروه دیگری هم چپ و مارکسیست و اینها که اصلاً موافق نبودم.

سؤال : چطور شد شما تصمیم گرفتید بیاید بیرون از ایران، برای یک سلسله اتفاقاتی.

آقای حکمت : تصمیم به بیرون آمدنم، دو سه مسئله خیلی عمده بود، یکی اصولاً من همه عمرم از زندگی کردن در یک محیطی که خفقان آور باشد ناراحتم و خیلی سخت است برایم حتی اگر فعالیت سیاسی نه خوب کم و بیش آزادی داشته باشم. دو اینکه کار من تدریس بود دیدم که کار تدریس دانشگاه هم که باز شود تدریسی نیست که بدرد من بخورد، فایده ندارد. سه، دو تا بچه من داشتم و دیدم که اینها دارند بزرگ می‌شوند سه و چهارساله بودند از مهد کودک که می‌رود چارقد ببندد و انجزه انجزه بخواند و قرآن بخواند و اینها، برایم جور در نمی‌آمد، تعبد برای من خوب نبود، و این که دیدم بچه ها هرچه زودتر از ایران بروند بهتر است و دیدم خانم من آن موقع کار تجارت و اینها بود و امکان فعالیتش درایران دیگر خیلی کم شده بود آن هم علاقه داشت که بیاید بیرون اینها همه عوامل جمع شد که من تصمیم گرفتم که بیایم بیرون آنهم روز قبلش دانشکده بودم. رفته بودم و فردایش دیگر از راه چون جنگ بود و اجازه خروج نداشتم نمی‌دادند هرکاری که کردم اینکه با بچه‌ها از طریق پاکستان آمدم با مخاطراتی و اینها از آن محیط آمدم بیرون.

سؤال : چیز دیگری اگر فکر می‌کنید خاطرتان باشد بفرمائید.

آقای حکمت : نه دیگر چیز دیگری الان به خاطر نمی‌رسد اگر رسید انشاءالله یک فرصت دیگری باشد چشم.

سؤال : خوب با تشکر فراوان .

آقای حکمت : خیلی ممنونم آقای نصر خیلی متشکرم.

**Foundation for Iranian Studies**

**Program of Oral History**